انشاء و نامه نگاری افشار

قواعد مهم انشاء | توضیح نکات دستوری | انشاء های نمونه | طرز نامه نگاری | انشاء های مختلف

برای سال سوم راهنمائی تحصیلی



تألیف و تدوین
علی شهبازی
دبیر دبیرستانهای تهران

انشاء و نامه نگاری

نوین افشار

برای دانش آموزان سال سوم راهنمایی تحصیلی

همراه

با

خلاصه‌ای از دستور زبان فارسی، نمونه هایی از سخنان بزرگان و نمونه‌هایی از انشاء دانش آموزان

تألیف و تدوین

از

علی شهبازی

دبیر دبیرستانهای تهران

بنام خدا

به شما دانش آموزان عزیز

یکسال دیگر گذشت و شما با دانشی بیشتر وذهنی بازتر قدم در کلاس جدید گذاشته اید تردیدی نیست که همزمان بارشد بدنی، عقل و اندیشهٔ شما نیز رشد کرده است و امسال بابینش وسیعتری به جهان اطراف خویش می‌نگرید، بهتر می‌اندیشید و عاقلانه‌تر تصمیم می‌گیرید. ازمشکلات زندگی و درسی کمتر می‌هراسید و میدانید که برای چه بمدرسه می‌آیید و برای چه درس می‌خوانید.

با توجه به آنچه گفته شد انتظار همه از شما این است که در نوشتن نیز چابکتر ولایقتر شده‌باشیدو بتوانیدموضوعهایی را که‌به‌شما داده‌اند در ذهن پرورش دهید وبهتر وبیشتر بنویسید.

از روزی که انشاءرا باجمله‌نویسی موضوعهای‌بسیارساده‌شما آغاز کرده اید تا کنون نزدیك به شش‌سال می گذرد ودر این مدت آموزگار و دبیر وکتاب بهترین راهنمای شما بوده اند. اینك نیز

یاران جدید در کنارتان هستند و شمارا در راه بهتر نوشتن یاری و مساعدت می‌نمایند کتاب‌حاضر نیز یکی از این یاران جدید ولی آشنا است که در همه حال همانند نمونه والگویی شما را در این راه، قدم به قدم‌همراهی نموده‌وامیدوار است‌برای شما فرزندان عزیزم راهنمای ارزنده‌ای باشد.

علی شهبازی
دبیر دبیرستانهای تهران

«بخش اول»

«مختصری از دستور زبان فارسی»

دستور زبان فارسی

در کلاسهای پیش دربارهٔ اجزای جمله به‌طور مفصل نوشته شده که‌خلاصهٔ آنرا درکتابهای انشاء نیزخوانده اید ودراینجا سعی بـر آن است کـه نقش‌کلمات را در جمله بخوانیم بـرای اینکار باختصار می‌گوئیم :

۱ ـ جمله: رویهم چند کلمه که بتواند مطلبی را بیان سازد، جمله می‌نامند .

مانند : حسین به‌خانه رفت .

۲ ـ هر کلمه در جمله یا اسم است یا فعل ویا حرف

۳ ـ اسم ، کلمه ایست که برای نـامیدن انسان ، یا حیوان ویا چیزها بکار رود.اسم ، یاعام است یاخاص ، معرفه است یانکره . مفرد است یا جمع ، ......

۴ ـ فعل : به کاری گفته می‌شود که بوسیلهٔ شخصی دریکی‌از زمانهای گذشته یاحال یا آینده انجام شده است یا انجام می‌شود یـا انجام خواهد شد .

۵ ـ حرف : کلمه ایست که به‌تنهایی معنی ندارد بلکه از آن برای پیوستن کلمه‌ها یا جمله‌ها بیکدیگر ویا وارد شدن کلمه‌ای در داخل جمله استفاده میشود .

«نقش کلمه‌ها درجمله»

۱ ـ اسم:هر اسم در جمله می‌تواند یا فاعل ، یا مفعول ، یا ندا ویا مضاف الیه قرار گیرد مانند :

الف ـ مهین به دبیرستان میرود . که «مهین» فاعل این جمله است .

ب ـ من مهین را درخیابان دیدم . که «مهین » مفعول جمله واقع شده است .

ج ـ مهین ، کتابم را بردار » . که « مهین» در جمله « ندا » واقع شده است .

د ـ برادر مهین در ابهر زندگی‌می کند . و«مهین» مضاف‌الیه است .

۲ ـ ضمیر

ضمیر کلمه‌هایی هستند که جای اسم‌را میگیرند تا ازتکرار اسم جلوگیری شود .

ضمیر بر سه دسته است :

الف ـ ضمیر شخصی ب ـ ضمیر مشترک ج ـ ضمیر اشاره

الف ـ ضمیر شخصی به‌دو قسم تقسیم می‌شود : ضمیر شخصی متصل « پیوسته » و ضمیر شخصی منفصل « گسسته »

ضمیر شخصی متصل نیز به دو قسم تقسیم میگردد : متصل فاعلی و متصل مفعولی یا اضافی .

در جدول زیر انواع ضمیر شخصی به‌خوبی نمایان است .

ضمیر شخصی
- ۱ ـ متصل (پیوسته)
  - ۱ ـ متصل فاعلی = م ، ی، د ـ یم ، ید ، ند
  - ۲ ـ متصل مفعولی یا اضافی = م ، ت ، ش ـ مان ، تان ، شان
- ۲ ـ منفصل (گسسته) = من ، تو ، او ـ ما ، شما ، ایشان

یاد آوریـ ضمیرهای متصل فاعلی چنانکه از اسمشان پیداست همیشه فاعل جمله می‌باشند .

ضمیرهای متصل « م ، ت ، ش و مان ، تان ، شان » هر وقت به اسم متصل گردند معمولا مضاف‌الیه آن اسم می‌شوند و هر وقت به فعل متصل شوند ، مفعول همان فعل واقع می گردند .

ضمیرهای منفصل یا گسسته میتوانند تمام نقش‌ها را درجمله پیدا کنند .

مطلب دیگری که لازم است یادآور شویم آن است که گاهی اسمی جای فاعل را می گیرد ولی کنندهٔ کاری نیست بلکه پذیرندهٔ

نسبت یاحالتی است که در قدیم آن‌را « مسندالیه» می گفتند .

۲ ـ فعل: فعل جزء اصلی جمله است که جمله بدون آن معنایی ندارد فعل از دو نظر قابل تقسیم است .

الف : از نظر زمان که به گذشته ، حال و آینده قسمت پذیر است .

ب ـ از نظر بیان که به اخباری ، التزامی ، امری و شرطی قسمت میگردد . به‌تقسیم جدید « وجوه فعل» می گویند .

وجه اخباری فعل آنست که بیان کاری را باقطع ویقین نماید مثل آنکه گفته‌شود « زهرا به‌خانه برگشت » .

وجه‌التزامی فعل به کاری گفته می‌شود که‌شك وتردیددرآن باشد مثل‌اینکه بگویند : شاید بتوانم به‌شما کمك‌نمایم .

وجه امری فعل آنست که یا بافرمان ویا با خواهش از کسی بخواهند کاری‌را انجام‌دهدویاانجام ندهد :مانند: به‌درس گوش‌ده ، به مقررات مدرسه احترام بگذار .

وجه‌شرطی فعل آنست که انجام شدن کاری را مشروط به انجام کاری دیگر کنند .

مانند : اگر درس بخوانی موفق خواهی شد .

فعل لازم وفعل متعدی

قبل از هرچیز میگوئیم که فعل یعنی کار وهر کاری به انجام

دهنده یعنی « فاعل» محتاج است حال اگر معنای فعلی با داشتن فاعل تمام و کامل باشد آن‌را فعل لازم می‌خوانند مانند:

حسین آمد ـ اقدس رفت ، ثریا خندید ، ماهرخ ایستاد .

ولی اگر معنای فعل با بودن فاعل تمام نباشد و فعل به کلمهٔ دیگری بنام «مفعول» نیازمند باشد آنرا فعل متعدی می‌خوانند. مانند: بیژن کتابش را برداشت . اگر دراین جمله فاعل یعنی بیژن و فعل برداشت باشد جملهٔ « بیژن برداشت » ناتمام وناقص است ولـی وقتی کلمهٔ « کتاب» که مفعول جمله‌است درآن قرار داده شود نقص جمله برطرف‌میگردد .

اجزای وابسته .

در هرجمله کلمه هایی وجود دارد که یا وابسته به‌اسم هستندو یا وابسته به‌فعل صفت ومضاف‌الیه به‌اسم وابسته اند و « قید» بـه فعل بستگی دارد .

صفت ومضاف‌الیه .

صفت‌ومضاف‌الیه هردوبه‌دنبال اسم‌می‌آیند بـا این تفاوت کـه صفت جدا ازاسم نیست یعنی حالتی را بیان‌می‌کند که در اسم‌موجود است ولی‌مضاف‌الیه اسم یاضمیری‌است که بدنبال اسم‌می‌آید تا معنای آن‌را کاملتر سازد .

به این نمونه‌ها توجه نمایید .

انشاء ونامه نگاری سال سوم راهنمایی

دانش آموز زرنگ ، کلاس بزرگ ، خدای مهربان . گل سرخ ، دختر زیبا بطوریکه ملاحظه می کنید ، زرنگی ، بزرگی ، سرخی‌وزیبایی جداز کلمه‌های پیش‌ازخود نیستند ولی دراین‌نمونه‌ها

خواهر مهناز ، دفتر کلاس ، خانهٔ نادر ، گلستان سعدی که مثلا مهناز غیر از خواهرش و کلاس غیر ازدفتر و .....میباشند .

طرز تشخیص‌صفت از مضاف‌الیه‌را در کتاب دستور زبان فارسی کلاس‌خودتان به‌طور مفصل می‌خوانید .

وابسته فعل«قید»

قید بر کلمه‌ای گفته میشود که فعل را از نظر حالت یا مقدار یا مکان ویازمان غیره وصف کند مانند : « من‌امروز از دیروزبیشتر میدانم » که کلمهٔ « بیشتر » مقدار « دانستن » را بیان می‌سازد .

قیدها به‌دودسته تقسیم میشوند

الف ـ کلمه‌هایی مانند هنوز ، هرگز ، مگر ، بجز و .... که همیشه قیدهستند که آنهارا **قیدمختص می‌نامند**

ب ـ کلمه هایی که گاهی قیدهستند و گاهی اسم وعدد وصفت میباشند که‌آنها را**قید مشترك مینامند**

تابستان گذشته را چگونه گذرانیدید ؟ چه تجربه های تازه‌ای پیدا کردید ؟ چه‌نکته تازه‌ای در زندگی آموختید ؟

اگر چه درطول سال‌تحصیلی آرزومیکنیم که سال بپایان‌رسد وتابستان آغاز گرددتا ازدرس وبحث مدرسه برای مدتی کناره گیری کنیم وباصطلاح نفس راحتی بکشیم و چندروزی از مشق و تکالیف درسی‌آسوده بمانیم ولی رسیدن تابستان برای من دردناك است زیرا دورشدن از دوستان ویاران عزیز وجدایی از دبیران مهربان برایم بی‌نهایت دشوار است . شما نیزشایدبامن‌هم عقیده باشید واگر نیستید برمن‌ایرادنگیرید زیرا هرفردی برای‌خود عقیده‌ای دارد و عقیدۀهر شخص برای خودش محترم است .

فرارسیدن تا بستان گذشته باآغاز مسافرت خانوادگی ما به چند شهروروستای مملکت همراه بود . نمی‌خواهم با شرح سفر های خود سرتان را بدرد آورم ویا روحتان‌را خسته نمایم بلکه میل‌دارم تجربه‌های خودرا از این سیروسفر که بهترین ره‌آورد من بوده است

برایتان بازگو کنم . اولین تجربهٔ من در این‌سفر از دیدن پیرمردی روستایی در یکی از ییلاقات بود که من برای نخستین بار بدانجا رفته بودم ، پیرمردی که با پشت شکسته وتنی ناتوان باریش و موی سفید همانند جوانان درباغی به‌آبیاری درختانش مشغول‌بود. اگرچه‌جای پای زمان چهره‌اش را پر از چین وچروك ساخته بود ونشان میداد که سالهای زیادی‌را پشت‌سر گذاشته است و سردی و گرمی بسیار چشیده ولی بیل‌خودرا چنان درگل وخاك فرو می‌برد که گویی‌خود را جوان احساس می کند . من از اینکه خود را جوان میدانستم در برابرش شرمنده گشتم زیرا آگاه بودم که باهمه توانایی‌خود دربرابر او ناتوانم . دانستم که . زمانی‌انسان پیراست که خودش احساس‌پیری و افسردگی نماید ، چند روز بعدبه‌روستای دیگری درهمان‌نزدیکی رفتیم . ظهر یکی از روزهای گرم وطاقت فرسا بود که قصد داشتیم به یکی از باغهای اطراف ده برویم تا در زیر سایهٔ درختان سربفلك کشیده و کنار جویبار باغ گرما را به‌فراموشی بسپاریم . پسر کم‌ـی دهاتی را دیدیم که کوزهٔ‌آب را بردوش گرفته به‌جانب صحرامی‌برد سن زیادی نداشت اماچنان به‌آسانی کوزه را با خود می‌برد که‌انسان فکرمی کرددرون کوزه آبی‌وجود ندارد . همینکه ماراديد با اشتیاق به‌جانب ماآمدوسلام کرد . فکر کردیم که از مدرسه ودرس محروم بوده است ولی‌شنیدیم که می گفت کلاس پنجم‌را پشت‌سر گذاشته و به

سال اول راهنمایی تحصیلی خواهد رفت . آن روز دریافتم که ما بچه‌های شهری چگونه در ناز و نعمت و آسایش درس می‌خوانیم همه چیز در منزل و مدرسه برایمان فراهم گشته است بازهم ناراضی و ناخشنود می‌باشیم از مرتب کردن اطاق خود احساس ناتوانی می کنیم و اگر آب در کنار سفره نباشد حاضر نیستیم که از جای خویش برخیزیم و برای خودلیوانی آب فراهم سازیم واقعاً چه خوشبخت اند روستائیانی که آنچنان فرزندان زرنگی دارند و چقدر جای تأسف است که بچه‌های شهری تن‌پرور و تنبل بارمی‌آیند !

نامه‌ای به دوستی فرضی که نگران آیندهٔ کشور است بنویسید و در آن از مسائل زیر سخن به میان آورید :

الف : موقعیت ایران در جهان کنونی

ب ـ مشکلاتی که در کشور وجود دارد و راه حلهایی که برای رفع آنها بنظر شما می‌رسد .

ج ـ وظیفه‌ای که هر فرد ایرانی نسبت به میهن خود دارد.

د ـ تلاشی که برای بهبود وضع کشور انجام می‌گیرد .

و آنگاه اورا امیدوار سازید و تشویق به کوشش و تلاش کنید .

دوست خوب و مهربان من

نامه‌ات را که سراپا از نگرانی تو نسبت به آینده حکایت می کرد خواندم و یکدنیا متأسف و اندهگین گشتم. متأسف از آن جهت که چشم خودرا فرو بسته‌ای وازجهان اطراف غافل گشته‌ای و اندوهگین بدان‌خاطر که نمی‌خواهی بدانی ، من و تو نیزدرسازندگی آیندهٔ میهن عزیز چه نقش مهم‌وچه وظیفهٔ بسیار بزرگی به‌عهده داریم.

دوست عزیز : تردیدی نیست که دنیا روی به کمال نهاده‌وروز بروز باسرعتی هرچه تمامتر پیش‌میرود و کشور ما نیز در این تلاش لحظه‌ای متوقف نگشته و دقیقه ای از کوشش دست نکشیده است . امروز نام کشور عزیزمان درپهنهٔ جهان صنعت به گوش همه آشنا وشناخته شده می‌باشد . دلم می‌خواهد ازبزرگان خانواده بپرسی که ما ، در گذشته‌چه بوده ایم و امروز تاچه حد به‌تمدن نزدیك گشته‌ایم چرا نمیخواهی بپذیری که در رسیدن به اوج تمدن تحمل سختی‌ها وگذشتن از دشواریها لازم است ؟ ایران در این پنجاه سال اخیر حالت کودکی را داشته که یکشبه ره صدساله راطی کرده است . در گذشته ، ایران کشوری گمنام‌بود که حتی قادربه‌رفع آشفتگی های داخلی‌خود نبود . اما امروز بدان حد از ترقی رسیده است که بیاری دیگر کشورهای همسایه می‌شتابدوآنهارا دررفع مشکلاتشان کمك

می نماید .

دوست خوب من : نمیخواهم ادعا کنم که هیچ مشکلی درپیش نیست و مابه آن مرحله رسیده‌ایم که آرزویش را داشته ایم تصدیق میکنم که مشکلات فراوان است وهنوز گروهی از فرزندان وطـن برای تحصیل به کشورهای خارج میروند وهنوز قسمتی از احتیاجات خودرا از کشور های خارجی واردمی کنیم که باگشایش مدارس عالی و دانشکده و دانشگاهها در سطح کشور و فراهم ساختن دستگاههای لازم این مشکلات نیز آسان خواهد شد ولی باید قبول کرد که نیاز به زمان داریم تا بتدریج از آنچه هستیم قدمی فراتر نهیم .

خوب من : دست روی دست گذاشتن و به امید دیگران نشستن فکر عاقلانه‌ای نیست انتقاد کردن آسان است ولی اصلاح کردن دشوار. تو که به سر زمین اجدادی خویش دلبستگی داری چـرا فقط انتقاد می کنی ؟ چرا نمی خواهی درپیش برد ایران عزیز سهمی داشته باشی بیا دست بدست یکدیگر دهیم تصمیم بگیریم تا بزرگتران را در راه رسانیدن وطن خود به قلهٔ تمدن یاری کنیم .

ما ایرانیان برای همگامی با کاروان تمدن امروز چه اصولی را باید رعایت کنیم؟

اگر کمی به گذشته برگردیم واوراق زرین وطلایی کشورمان را ورق زنیم به این حقیقت میرسیم که همواره ایرانیان درصدر کشور های مترقی جهان گذشته بوده اند و چون ستاره ای تابناك بر تارك گیتی می‌درخشیده اند از آن زمان که مغولها هستی مملکت را به آتش وخاك وخون کشیدند تا جنگ جهانی دوم ، بارها ایران به اوج رسید وبار دیگر به نقطهٔ اول بازگشت .

ولی هرگز این عقب‌نشینی‌ها نتوانست روح ایرانی‌را ازرسیدن به کاروان ترقی بیزار گرداند . ایران امروز که از فرازونشیب‌های بسیار گذشته است میرود تا باردیگر به کاروان تمدن رسد و همگام باآن پیش رود اما ایران به ایرانی وایرانی به ایران محتاج است و اوست که باید دررسانیدن مملکت به‌قافلهٔ تمدن بکوشد وتلاش نماید. پیشینیان هرگز دست از تلاش و کوشش نکشیدند و از سختی ها نهراسیدند وگناه‌را به گردن دیگران نینداختند مانیز که فرزندان

آن پدرانیم باید از گذشتگان سرمشق گرفته بکوشیم تا ایران را به‌صدر برسانیم برای این منظور نمیتوانیم تماشاچی پیشرفت دیگران باشیم. گوشه نشینی وخودرا از جامعه پنهان کردن کار ما ایرانیان دلیر وشجاع نیست. هنوز شجاعت گذشتگان در روح ما وخون ایرانی بودن همانند گذشته در رگهای ما موج میزند. باید سنت های دست وپا گیر گذشته‌را‌رها ساخته از روش‌های نیك مردان‌غرب استفاده نموده بکوشیم تا ازآنچه هستیم به‌آنچه که میخواهیم برسیم وقدمی‌ازدیگران عقب‌تر نیفتیم. جوانان امروز بادانش وبینش‌بیشتر و با استفاده از امکانات زیادتر تحصیل‌می‌کنند واین مطلب باید به عنوان یك دین برای دانش آموز باشد تا پس از فراغت از تحصیل برای جبران آن در رفع مشکلات وپیشرفت مملکت قدمی بر دارد و دیگران را یاری دهد. افسوس که در این میان گروهی بی‌خبراز آنکه مدیون این آب و خاك هستند راه ممالك بیگانه را درپیش میگیرند وحاصل تحصیلات خودرا به‌پای دیگران می‌ریزند.

امیدوارم ما ایرانیها بدان‌حد ازترقی‌برسیم که دیگران‌محتاج ما باشند وما برای ادامه تحصیلات‌مجبور نباشیم عده‌ای ازنوباوگان خودرا به سرزمینهای بیگانه بفرستیم.

اگر من وتو بدانیم که چه‌میخواهیم کارها بسیار ساده‌خواهد شد. اگر از سرگردانی‌خود بکاهیم وازاول هدف‌خویش را مشخص

سازیم در رسیدن به کاروان تمدن راهی کوتاهتر در پیش خواهیم داشت . اگر از انتقاد جویی دست بکشیم و دررفع مشکلات بکوشیم واگر به‌جای رفته به دیگر ممالك کمر خدمت بـرای وطن ببندیم زودتر به‌مقصود می‌رسیم . وخوشبختانه این کاری‌است که گروه‌زیادی از فرزندان وطن درصدد آن هستند .

داستانی بنویسید و سرگذشت قهرمان داستان را به‌صورت‌خیالات و افکاری که ازخاطر او می‌گذرد بیان کنید .

ماه آخر پائیز بود وهوا به شدت رو به سردی میرفت ـ شبها مردم زودتر به‌خانه برمی‌گشتند وکوچه‌ها وخیابانها خالی وخلوت بود . سکوتی سنگین بر همه‌جا حکمفرما گشته و تاریکی نیز بـه سنگینی ایـن سکوت کمك می‌کـرد . در کلبه‌ای محقر در کنار کشتزاری نور چراغی از لابلای روزنه های درآشکار بود . جوانی بنام حیدردر کنار آتشی که ازچوب درختان فراهم شده بود .نشسته وگذشتهٔ خودرا مرورمیکرد . بیادآورد که روزی تنومندترین جوان

شهر به حساب می‌آمد ولـی امروز از او پوستی و استخوانی بیشتر نمانده است . شش‌ماه پیش بود که اورا برای وظیفهٔ سربازی به‌یکی از شهرستانهای فارس برده بودند واو بادلی پراشتیاق ازخانوادهٔخود خدا حافظی کرد وراهی آن دیار گشت تازه با وسایل جنگی آشنا شده بود که درفارس آشوبی به‌پاشد وگروهی بیگانه پرست به فکر استقلال استان فارس از ایران گشتند وبا کمك بیگانگان به منطقهٔ نظامی آن شهر حمله‌ور گشتند گروهی سربازان جانباز را کشتند و عدهٔ زیادی از افراد خودرا به کشتن دادند « حیدر» به‌خاطرآورد که چگونه پشت مسلسل سنگین نشسته بود و خیانتکاران را چون‌ساقهٔ گندم درومیکرد . سه روز بود که غذای‌حسابی نخورده بود .خواب و آرامش نداشت و باوجود این احساس خستگی نمیکرد . خوشحال بود که تاآن لحظه توانسته است وظیفهٔ مقدس‌خودرا بـه‌خوبی انجام دهد . اما خیانتکاران توانستند راه را بر آنها ببندند واز رسانیدن مواد غذایی برای آنها جلوگیری نمایند . «حیدر» به خاطر آورد که‌پایان هفتمین روزبود که منطقهٔ نظامی‌شهر بدست بیگانگان‌افتاد وهمه‌تسلیم گشتند ولی‌او که تاآن‌لحظه دلاورانه‌جنگیده بودنتوانست این ننگ را بپذیرد و تسلیم دشمنان وطن گردد تفنگی با مقداری فشنگ برداشت و با استفاده از تاریکی شب خودرا از منطقهٔ نظامی به بیرون رسانید چندین بار به‌طرفش تیراندازی شد وتـوانست بـا

استفاده از فن نظامی که یاد گرفته بود خودرا از تیررس دشمن بدور سازد . یکبار نیزمجبور شدچند تیر به‌طرف‌دشمن شلیك کندوچندتن از آنهارا به‌خاك وخون کشد . در آن‌دل شب روی به‌بیابان نهاد و از قلب‌دشمن روی به‌سوی زادگاه خویش گذاشت . می‌رفت‌تادرسنگری دیگر قلب دشمن را نشانه‌گیری کند و کشور را از وجـود ننگین بیگانه پرستان پاك‌سازد . ازآن شهر تازادگاهش راهی‌طولانی بـود اما اومجبور بود همهٔراه را پیاده طی کند زیرا همه‌جا درتصرف‌دشمن افتاده بود و اونمیتوانست به‌دشمنان وطن بپیوندد وهموطنانش را به خاك وخون کشد ، راهی بسیار سخت درپیش داشت اما خون ایرانی در رگهایش جریان داشت واورا درهدفی که داشت یـاری می کرد . شبها ازکوره راهها میرفت وروز ها درشکاف کوه و یا سایه سنگی پنهان می‌شد . دریکی از روزها ناگهان چندنفر برسرش ریختند و تفنگ وفشنگ و لباسش را از او گرفتند . او دیگر هیچ نداشت . تنها یك امید ویك هدف اورا زنده نگهمیداشت رسیدن به زادگاه و رفتن درسنگری دیگر برای بیرون راندن این بیگانه پرستان .

سیزده‌روزباگرما وگرسنگی‌وتشنگی‌مبارزه کرد.دیگرپاهای مجروحش توانایی بار تن اورا نداشتند واو به سختی خودرا به جلو می کشید از آن «حیدر تنومند» مشتی پوست و استخوان باقیمانده بود . سر انجام به‌نزدیکیهای شهرخودرسید اما نتوانست یکسره بـه

منزل رود به این کلبه پناه آورده بود تا در کنار دهقان همشهریش نیروی تازه‌ای بدست آورد وفردا باتن نیمه جان خود به میان خانواده رود و روز دیگر به منطقهٔ نظامی زادگاهش ، خود را معرفی نماید اومی‌اندیشید که چگونه میتواند بار دیگر پشت مسلسل بنشیندوقلب دشمن را سوراخ نماید.

اگر بنا باشد در کنار تحصیلات مدرسه‌ای ، حرفه‌ای نیز انتخاب کنید و بیاموزید ، شماچه‌حرفه‌ای‌را انتخاب می‌کردید؟چرا؟

روزی از روزهای تابستان که با افراد خانواده ام بار سفر به شمال ایران‌رابستیم نزدیکیهای چالوس اتومبیل مانقص فنی‌پیدا کرد واز حرکت بازماند . هرچه پدرم موتور آنرا بررسی نمود نتوانست عیب‌آنرا دریابد . گروهی ازسرنشینان اتومبیلهای دیگر نیز که‌از کنار ما میگذشتند ، چند دقیقه‌ای می‌ایستادند و گاهی پیچی را را محکم و یا پیچ دیگری را سست می‌نمودند و وقتی می‌دانستند ، که دراین‌کار تخصصی ندارند باعرض‌معذرت سوار می‌شدندومیرفتند.

مدت زیادی در آن محل معطل شدیم . تا اینکه پدرم به‌شهر رفت و پس از مدتی طولانی پسربچه و۱۳ یا ۱۴ ساله‌ای را باخود آورد ودر مدت‌بسیار کوتاهی اتومبیل مارا درست نمود . همهٔ ما ازاینکه‌باندازهٔ این نوجوان اطلاعات فنی نداشتیم نگران و شرمنده گشتیم . پسرك را که مزد بسیار خوبی هم از ما گرفت سوار کردیم و باخود به شهر آوردیم . بعد از رفتن او پدرم می‌گفت به‌چندین تعمیر گاه سر زدم تا اینکه باخواهش بسیار این پسررا راضی کردم که بهمراه من بیاید . من که سخت تحت تأثیرقرار گرفته بودم از همان روز تصمیم گرفتم ساعتهای بیکاری خودرا در یکی از تعمیر گاهها بیادگیری این حرفه پردازم تا اگر حداقل اتومبیل خودمان در راه دچار عیب ونقصی گردید چنین درمانده وناتوان‌نباشیم وساعتها از وقت عزیزمان با دلهره ونگرانی سپری‌نگردد . دانستن وآشنا بودن باحرفه نه‌تنها عیبی ندارد بلکه کوچکترین لطفش آنست که دیگر هرگز باچنان صحنه‌ای روبرو نخواهیم گشت .

در توضیح مصراع « خود خلت نیست خرج آهسته‌تر کن » انشایی بنویسید و زیانهای ولخرجی و اسراف را توضیح دهید .

بارها در روزنامه خوانده و یا از دیگران شنیده ایم که فلان شخص به‌زندان رفته است و یا در دادگستری محاکمه می‌شود علتش را می‌پرسیم میگویند جنسی خریده بوده وچون نتوانسته است به‌موقع بهای آنرا بپردازد طلبکار از او شکایت نموده و او را به محاکمه و زندان کشیده است . این مطلب به‌خوبی ثابت می کند که گروهی نمی‌خواهند بپذیرند که باید « لقمه‌را به‌اندازهٔ دهان برداشت » یعنی اگر برای‌خریدن وسایل منزل یادیگر چیزها به‌مغازه وفروشگاهی میروند باید بدانند که چقدر درآمد دارند وازاین درآمد چه اندازه پس‌انداز می کنند تا معادل آن برای چنین خرید هایی بکار برند . متأسفانه بین بعضی از خانواده‌ها نوعی چشم‌همچشمی بیمورد ورقابتهای بیجا وجود پیدا می کند که هر دوطرف به حالت مسابقه می‌خواهند آنچه‌را که آن یکی می‌خرد او نیزخریداری نماید اگرچه به‌قیمت آبروی آنهاتمام شود . این کار باآنکه عاقلانه بنظر نمی‌آیدموجب

از هم پاشیدن کانون خانواده‌نیز میگردد. وقتی پدر نتواند قسطهای سنگین را بپردازد آرامش خودرا از دست می‌دهد حوصلهٔ حرف‌زدن با هیچیك از اعضای خانواده ندارد با کوچکترین علتی‌فریاد میکشد و روزگار را بر همه تلخ‌تر از زهرمی کند. آیاچنین زندگی‌قابل تحمل‌میباشد؟ وآیا شیرازهٔچنین خانواده‌ای از هم پاشیده نمیگردد؟ و آیا حیف‌نیست انسان به‌خاطر رقابتی بیجا دوران کوتاه زندگی را برخود و اطرافیانش سخت‌ودشوار نماید؟.

امید است همه این حقیقت‌را بپذیرند که: « چودخلت نیست خرج آهسته‌تر کن».

علم اگرچه دیر باردهد بار نیکو دهد و صاحب خودرا به‌مقامات رفیع رساند.

گروهی کوته نظر همیشه بدنبال کاری هستند که در آمدی بهتر و بیشتر داشته باشد و این درآمد نیز هر چه زودتر بدست آید.

داستان مردی پیررا که درخت گردو می کاشت شنیده اید که وقتی انوشیروان از او پرسید درخت گردو به‌مدت زمان زیادی‌محتاج

است تا به ثمر رسد وعمر تو کفاف نمید تا از میوهٔ این درخت بهره‌مند گردی ـ واو گفت دیگران کاشتند وما خوردیم و ما میکاریم تادیگران بخورند» ـ چگونه به‌مامی‌فهماند که درانجام کاری مهم نباید در اندیشهٔ نتیجهٔ فوری‌آن بود گاهی به افراد دیگری بر می‌خوریم که فرزندان خود را از رفتن بـه‌مدرسه باز داشته آنها را از کودکی به کار کردن وامیدارند ، و وقتی از آنها علت کارشان پرسیده می‌شود ادعا میکنند که نتیجهٔ این‌کار فوری است ولی‌نتیجهٔ تحصیل به این زودی‌ها مشخص نمیگردد . چه کسی میتواندصبر کند تا تحصیلات این بچه تمام شود و کاری بدست آورد و تازه از کجا معلوم که بتواند شغل‌مناسبی بدست‌آورد . این دسته غافلند که‌افراد تحصیل کرده راه بهتر زیستن‌را بیش ازدیگران میدانند وحاصلی که از راه تحصیل به‌آنها می‌رسد بیش از درآمد آنها از راههای دیگر است‌آنها که از تحصیل فرار می کنند وآنهائیکه فرزندان مشتاق خودرا از تحصیل بازمیدارند ـ بی‌خبرند از اینکه حتی یك کارگر تحصیل کرده میتواند درجامعهٔ مترقی امروز از کارگران دیگرجلو بیفتند ودرآمدی‌سرشارتر وعاقلاقه‌تر ازدیگران‌بدست آورد . درست است که تحصیل به‌مدت زمان زیادی نیاز دارد ولی‌حاصلی که از این راه بدست‌می‌آید میتواندجبران زحمات چندین‌سالهٔ‌شخصی را بنماید فردوسی جوانی خود را برسر تنظیم شاهنامه صرف کرد ونتیجه‌اش‌را

هم گرفت چه فایده‌ای از این بالاتر که هنوز پس از گذشت قرنها « فردوسی » در قلب فردفرد ایرانیان جای دارد وهمه از او به‌نیکی یاد می کنند.

شرح حال خواجه نصیر را در دو صفحه خلاصه کنید

خواجه نصیرالدین طوسی در سال ۵۹۷ هجری یعنی سالهای آخرین قرن‌ششم درطوس‌بدنیا آمد ـ او که‌یکی ازدانشمندان بزرگ قرن هفتم به‌شمار می‌آید علوم متداول زمان خویش‌را فراگرفت‌ولی متأسفانه آغاز جواجی او باهجول مغول مواجه شد واز طرفی‌چون‌او شیعه مذهب بود اهل تسنن اورا ناراحت می کردند به همین‌جهت به ناصرالدین محتشم قهستان پناه برد و به‌مطالعه وتحقیق پرداخت.ولی بعدها ناصرالدین به او بدگمان شد و اورا زندانی خود نموده وقتی علاءالدین ازوجود خواجه نصیرمطلع گشت اورا نزد خود خواند و او درخدمت پیشوای اسماعیلیان بود تا اینکه هلاکوخان مغول‌برای

سر کوبی اسماعیلیان به‌جانب قلعهٔ‌الموت شتافت‌وچون از عقل‌ودرایت خـواجهٔ آگاه شد اورا بـه نزد خویش آورد و مشاور خـود قرار داد.

از آن به بعد دوران عزت وسعادت خواجه نصیر آغاز گشت. چون مغولها به‌پیش گویی و نجوم علاقهٔ زیادی نشان میدادند خواجه به‌تأسیس رصدخانه‌ای درمراغه‌پرداخت‌وبدینوسیله توانست‌دانشمندان علم ریاضی و نجوم را در مراغه به دور خود جمع نماید و در آنجا کتابخانهٔ بسیار بزرگی‌دایر نماید تا بدان وسیله از نابودی کتابها و آثار دانشمندان جلو گیری شود. هلاکوخان نیز دراین امر او را یاری می‌نمود ودستور داده بود تاهرچه راکه خواجه‌نصیر می‌خواهد در اختیارش بگذارند.

خواجه‌نصیربا استفاده از کمکهای هلاکوخان تمام دانشمندان را از شهرهای مختلف حتی ازعراق وشام‌وتفلیس به مراغه دعوت‌نمود خواجه نصیر همچنین‌توانست هلاکوخان‌را درتصرف‌بغداد وریشه کن کردن پایه های ظلم خلافت عباسیان تشویق نماید. هلاکوخان در سال ۶۶۳هجری درگذشت وازنزدآباقاخان همچنان باعزت واحترام میزیست تا اینکه در سال ۶۶۲ دار فانی را وداع گفت از زندگی او چنین استنباط می‌گردد که در تمام مدت عمر به‌تحصیل علم و کسب دانش مشغول بود و هیچ مشکلی نتوانست اورا از این هدف باز دارد

وتمام حاصل تحصیلات خود را صرف پیشرفت مملکت خویش نمود . او توانست علوم گذشتگان را برای آیندگان زنده کند واز نابودی آنها جلوگیری نمایدواگر کوشش تلاش اونبود غالب آثاردانشمندان و نویسندگان از بین میرفت .

خواجه‌نصیر در اکثر زمینه‌های علم‌وفلسفه تألیفات گرانبهایی دارد که بیشترآنها زبان عربی نوشته شده است آثار فارسی او کتاب اساس‌الاقتباس و اخلاق ناصری است .

به‌نظر شمایك دانش آموز خوب چه‌صفاتی بایدداشته‌باشد؟

اگر کمی به زندگی گذشتهٔ خودبنگریم خواهیم فهمید که پدر ومادر چه‌اندازه‌رنج وزحمت کشیده‌اند وسختی‌ها تحمل نموده‌اند تا به‌این‌سن وسال رسیده ایم و قدم دراین کلاس نهاده ایم . بارها از زحمت مادر و کوشش پدر در تربیت‌خویش سخنها شنیده ایم و کتابها خوانده‌ایم . اگرچه‌پدر ومادرهرگز برای زحمت‌خود مزدی‌نخواسته

وچنین انتظاری هم از فرزند خود ندارند ولی توقع دارند که برای آیندهٔخود بیندیشیم و اوقات‌عزیز خودرابیهودد ازدست ندهیم‌بالاترین کمك آنها به‌مافرزندان این بوده است که راه دانش اندوزی‌وتحصیل را برای‌ما هموار ساخته‌اند واکنون من‌وشما باخیال راحت وآرامش فکر به‌تحصیل مشغولیم بنابر این جا دارد که ازاین موفقیت‌حدااکثر استفاده را نموده برای جبران محبتهای پدر ومادر بکوشیم تا جوانی بـرومند و فردی خردمند برای میهن خویش باشیم . همانطوریکه برگهای پیر درختان رفته رفته زرد و پژمرده میگردد و از درخت به‌زیرمی‌افتند ونابود می‌شود وبجای آن‌برگهای تازه وسرسبز ، رشد کرده ، جای برگهای پژمرده را می گیرد ؛ جوانان ونونهالان وطن نیز که اکنون درلباس دانش‌آموزی هستند بارور می‌شوند تـا جای افراد پیری که ناتوان گشته اند بگیرند وکار آنها را بپذیرند .

بنظرمن یك‌دانش‌آموز خوب آن‌است که همیشه به‌این‌حقیقت فکر کند که چشم امید مادر وطن به او دوخته شده است تا با کسب علم ودانش در بهبودی و پیشرفت میهن گامی بردارد وکار گذشتگان را تکمیل نماید. بنا براین یك‌دانش خوب از هـر موقعیت استفاده می کند تا به‌سرمایهٔ علمی خویش بیفزاید هنروفنی بیاموزد ، سربار دیگران نباشد ، به نصیحتهای پدر ومادر و دبیر و سایر بزرگترهـا گوش‌فرادهید آنچه‌را که نمیداند ازدبیرخویش‌بپرسد ، دانش‌آموز

خوب آنست که موقعیت هر کاری را تشخیص دهد در وقت درس به بازی نپردازد و مانعی برای پیشرفت دیگران فراهم نسازد. هم‌زمان با تحصیل علم و کسب دانش به‌تقویت جسم‌خویش نیز توجه داشته باشد و باورزش، نیروی جسمانی هم بدست آورد.

وخلاصه دانش آموز خوب کسی است که تنها به‌فکر خویشتن نباشد و دوستانش را نیز یاری کند تا همگام با او در راه تحصیل علم ودانش پیش‌روند.

از هر کس مطابق شغلش باید انتظار انجام کاری داشت

در گلستان سعدی چنین آمده است: «که یك روز شخصی، بر کفش پارهٔ خویشتن میخی می کوفت تا بتواند مدت دیگری از آن استفاده نماید ناگهان سرهنگی که از کنار اومی گذشت اندیشید که او میتواند اسب اورا نعل کند بهمین جهت ازاو خواست که این کار را برایش انجام دهد» این داستان نیز همانند مطلبی است که مادر

کتاب فارسی خودمان خوانده‌ایم که شخصی که خودرا فاضل و دانا در دستور زبان عربی میدانست چنین تصور میکرد که هر کس باید این دانش‌را به‌خوبی او بداند وبه‌همین جهت از ناخدای کشتی‌انتظار داشتن آن‌علم را داشت که ناخدای‌عاقل ودانا درجای خود به‌اوفهماند که به‌قول‌بزرگمهر « همه‌چیزراهمگان دانند وهمگان از مادرتولد نیافته اند »

راستی چرا گروهی چنین می‌پندارند که یك‌فرد باید تمام دانشهای زمان را بداند وآگاه باشد ؟ میدانم که درشما چنین فکری پیش نمی‌آید زیرا به خوبی دانسته‌اید که اگر انسان بخواهد مثلا پزشك ماهری گردد باید تمام‌وقت‌خود را صرف یادگیری‌علم‌پزشکی نماید و برای او فرصتی نیست تا نجاری را هم بیاموزد. تردیدی نیست که اگر کسی‌بخواهد کلیهٔ هنرها را بیاموزد اولا به فرصت بیشماری نیازمند است وثانیاً نمیتواند در تمام هنرها استاد شود از هر هنری بطور ناقص چیزی‌می‌آموزد ومی گذرد. بهمین جهت‌است که امروزه درسها را به‌رشته های مختلف تقسیم نموده اند تا هر دانش‌آموزی مطابق با استعداد و علاقهٔ خویش در رشتهٔ مورد نظرش ادامهٔ تحصیل دهد و برای کشورش درآن رشته فرد مفید و متخصصی گردد. ما به‌چشم می‌بینیم که دبیران مانیزهریك در یکی ازدرسها بیشتر احاطه دارندچنانکه از دبیر ادبیات انتظار نداریم که برای‌ما

فیزیك وشیمی بگوید ویا ازدبیر انگلیسی نمی‌خواهیم که برای ما فرمولهای ریاضی را بنویسد. خوشبختانه مشاوران راهنمایی همیشه در اندیشهٔ کمك ویاری به ما دانش‌آموزان میباشند، وپیوسته‌مراقب هستند تا مارا به‌راهی تشویق و راهنمائی نمایند که ما درآن رشته بیشتر استعداد داریم. بایدسعی ما نیز برآن باشد تا دربارهٔ راهی که آنان به ماپیشنهاد می کنند دقت بیشتری نمائیم؛ زیرا خیروصلاح‌ما در آن است.

به‌خوبی‌میدانیم که ازسال تحصیلی‌آینده به‌رشته‌ای قدم‌خواهیم گذاشت که بیشتر مورد علاقهٔما است وماهم نباید انتظار داشته باشیم که در تمام رشته‌ها بتوانیم تحصیل کافی‌داشته باشیم،

از بزرگمهر پرسیدند: در جوانی و پیری چه کار بهتر؟ گفت: درجوانی دانش‌آموختن ودر پیری‌به‌کارآوردن.

سخنان بزرگان ودانشمندان‌همیشه حکیمانه وپندآموز است

وسخن حکیم فرزانه یعنی بزرگمهر نیز سراسر پند و اندرز است . البته اگر ما دانش‌آموزان گوش شنوا ودل پند آموز داشته باشیم . بیشتر بزرگان چنین نظر داده اند که دوران نوجوانی و جوانی را باید به آموختن پرداخت وآن‌رادرپیری به‌کار انداخت . خوشبختانه امروز دربیشتر کشورهای پیشرفتهٔ دنیا و ازآن جمله میهن عزیـزما ایران ؛ برای ترقی جوانان همه‌گونه وسایل فراهم گشته است . از مدتی پیش به‌این‌طرف مسأله‌جوانان مورد اهمیت زیادی قرار گرفته است ؛ زیرا چشم‌امید هرملتی به جوانان آن کشور دوخته شده است. هر مملکت که دارای جوانانی تحصیل کرده و درحال رشد باشد آن مملکت‌روبه کمال وترقی‌خواهدرفت وامروز درکشورما کمترجوانی پیدا می‌شود که از اندیشهٔ تحصیل علم و کسب معرفت غفلت ورزد و عمرش‌را دربیهودگی به‌سربرد . جای‌بسی خوشوقتی است که‌جوانان این مرزوبوم چه درشهر وچه در روستا باتمام کوشش‌خود به‌آموختن علم و هنرمشغولند تا درآینده نه تنهاخودشان درآرامش و آسایش باشند بلکه مملکت آنها نیز ازوجودچنین‌جوانهایی بهرمند گردد. امروز جز گروه انگشت شماری که بیکاره وتنبل بنظرمی‌رسند کمتر کسی است کـه حاضر باشد ننگ گداصفتی را بـرای خود بخرد و سربار جامعه وخانوادهٔ خویش باشد . دنیا رو به ترقی است ، زمان ، زمانهٔ کار و کوشش است ودر نتیجه ، تنبلی‌یعنی نابودی ونیستی. بنابر

این بیکار نشستن ودست روی دست گذاردن کار ماجوانان ایرانی نیست مامی کوشیم تا با استفاده از آنچه برایمان فراهم آورده‌اند استفاده کنیم ، به‌دانش و معلومات خویش بیفزائیم و برای جامعه و میهن خویش جوانی داناوکارآزموده و با تجربه گردیم و تمام حاصل جوانی خودرا در دوران پیری به کار گیریم‌واز محصول آن هم‌خود استفاده کنیم و هم‌به‌دوستان وهم‌میهنان عزیز استفاده برسانیم . ما می کوشیم تا آموزش صحیح ببینیم و از آنچه فرا می گیریم در پیشرفت وطن به کاراندازیم ماثابت می کنیم که فرزندان‌شایسته‌ای برای‌مام میهن باشیم‌تاهمیشه‌مادروطن به‌وجودما افتخارومباهات کند . ما به‌پدرومادر ودبیران عزیز خود قول می‌دهیم آنچه را که به‌ما می گویند با جان ودل بپذیریم‌وپس ازپایان‌تحصیل‌درراه خدمت‌بهموطنان به‌کاراندازیم. به امید آنروز ،

دیدن زیبائیهای طبیعت در فصل بهار شما را به‌چه فکر و اندیشه‌ای وامیدارد ؟

طبیعت همیشه زیبا وفریبنده ودر عین‌حال آموزنده است. تنها بهار نیست که طبیعت رازیباودلفریب‌می‌سازدبلکه‌هریك‌ازفصلهای‌سال به نوعی زیبا ودلپذیر است ، لیکن چشم حقیقت بین‌لازم است تا بشر را حتی برای لحظه‌ای در فکر فرو برد . دیدن زمستان باسپیدیها و پاکیهایش.خزان با زردی‌دل انگیرش وتابستان بامیوه های رنگینش همه وهمه میتواند انسانرا به‌اندیشه وتفکر وا دارد . بارها ازخودمان وجود خدا را پرسش‌نموده ایم و بارها شنیده‌ایم که گروهی هنوز در وجود خدا تردیـد دارند . راستی ممکن است کسی فصلها را ببیند ، زیبائیهای طبیعت را مشاهده کند باز هم درشناختن آفریننده اینهمه زیبایی و شگفتی ؛ تردید داشته باشد . من نمی‌خـواهم به‌تبلیغ دیـن بپردازم ؛ اما از شما می‌پرسم . آیا هرگز بادیدن سبزه‌های بهاری و گلها وغنچه‌های باغ و بوستان از خود پرسیده اید چه کسی این همه

زیبائیها را در این گلها و گیاهان آفریده است ؟ آیا لحظه‌ای به فکر فرو رفته‌اید تا به‌خالق این شگفتیهای طبیعت بیندیشید؟

به برگ سبز درختان ، به‌شکوفه های‌زرد آلو و گلابی بنگرید که چگونه زیبا ودل انگیز هستند ! آیا اینهمه زیبایی خود بخود بوجود آمده است ؟ . من از دیدن چشمه سارها واز تماشای سبزه زار در دل کوهساران به «او» که آفرینندهٔ همهٔ جهانیان است پی‌برده ام واز این راه دانسته‌ام که درنظام بخشیدن به این‌طبیعت قدرتی بالاتر از نیروی بشر وجود دارد که جز قدرت خداوند نمی‌تواند باشد . جوانه زدن شاخه‌ها در فصل بهار وآغاز زندگی جدید آنان بهترین دلیل بر آنست که در جهان آفرینش نظامی خاص بر قرار است که هرگز اشتباهی درآن رخ نمیدهد وچنین نظمی از انسانهای غافل‌و فراموشکار بر نمی‌آید ، در نظم طبیعت همه چیز دروقت خویش و در زمان معینی بدون‌هیچگونه عیب‌ونقصی‌رخ‌میدهد و کیست که‌نخواهد این‌حقیقت‌را بداند که این همه پدیده‌ها با چنان ترتیب ونظم‌خاص ، آفریننده‌ای‌بس قادر وتوانا دارد که ما اورا « خدا» مینامیم ؟ آیا نگاه به‌زیبائیهای طبیعت در فصل بهار ویاخزان ویا دیگر فصول نمیتواند بهترین پاسخ‌برای آنهایی باشد که درشناخت‌خداوند عاجزمانده‌اند ؟ ریزش آبها از فراز کوهها وجاری شدن دردل دشتهای بیکران‌وجای گرفتن درآغوش‌دریاها ومحوشدن درلابلای‌امواج پر تلاطم‌اقیانوسها

نمایانگر عظمت خداوند و آفرینش یزدان پاك است. جای بسی خوشوقتی است که ایرانیان از دیرزمان خدای‌را شناخته و به‌قدرت وبزرگی اوپی‌برده اند. مانیز که خلف نیاکان خویش میباشیم‌برخود می‌بالیم که خداوند یکتا را شناخته وسربندگی به‌آستانش‌می‌ساییم خدای یگانه، میهن‌ما را از گزند بدیها دورنگهدارد.

چرا باید میهن خود را دوست داشت؟

آیا دوست داشتن خانه ومنزل علت ودلیل می‌خواهد؟ کدام جانور است که آشیانهٔ خودرا دوست نداشته باشد؟ بارها دیده‌ایم که پرندگان وسایر جانداران‌چه زحمتهایی درساختن‌لانهٔ‌خود کشیده‌اند وچگونه ازآن محافظت نموده‌اند. مورچگان را می‌نگریم که در ساختن لانه خویش‌چگونه می کوشند و برای نگهداری از آن چه فداکاریهایی‌می‌نمایند وانسان که اشرف مخلوقات‌وبهترین‌موجودات خداوند است با داشتن عقل و قدرت تفکر در این‌عمل از هر موجود دیگری برتر وبالاتر است. خانه‌وآشیانهٔ خود را بهتر می‌سازد واز

آن کاملتر نگهداری می کند . اما ازاین حقیقت نیز غافل نیست که خانه و آشیانه زمانی در امان خواهد بود ، که مملکت از دشمن در امان باشد بنابراین بخوبی میداند که نگهداری مرزوبوم وطن نگهداری از کاشانهٔ خویش است ودوست داشتن وطن نشانهٔ دوست داشتن خانه واعضای خانواده است . بزرگان دین دوستی وطن راجزو داشتن ایمان شمرده اند .

میهن آشیانهٔ واقعی ما میباشد . هروقت میهن از گزند دشمن بدور باشد خانواده در امان است وآنها که خانه را دوست می‌دارند وطن رانیزدوست خواهندداشت . این دومطلب جدا ازیکدیگر نیستند وکاملا بیکدیگر بستگی دارند :ما ایرانیان ازآنجائیکه به‌خدا ایمان داریم ،واورا به‌یگانگی می‌ستاییم به‌وطن نیزدلبستگی داریم وعشق به میهن را در دل خویش می‌پرورانیم و در راه حفظ و نگهداریش از چنگال دشمنان وبیگانگان تا آخرین قطرهٔ خون خویش می‌جنگیم و کشته شدن در راه میهن عزیز را بزرگترین افتخار می‌دانیم ؛ وبه هیچکس اجازهٔ تجاوز به‌خاک پاک مهین عزیز نمیدهیم زیرا به قول فردوسی ، ایرانیان شجاعتی چون شجاعت شیر دارند و همانند پلنگ بی‌باکانه در نبرد با دشمن پیکار می کنند.

مادربزرگم چه گفت؟

زمستان بود و برف زیبایی همه‌جا را پوشانیده بود. اگرچه هوا سرد بود اما در کنار مادر بزرگ نشستن و به گفته‌هایش گوش دادن مارا گرم نگاهداشته بود واحساس سرما نمیکردیم. آنروزهم چانهٔ مادر بزرگ گرم شده بود واز گذشته‌ها سخن می‌گفت و مثل همیشه حرفهایش شیرین بود.

او میگفت: «زمانهای پیش مدرسه نبود و به‌جای‌آن مکتب خانه بود آنهم برای پسران. دختران حق رفتن به‌مکتب نداشتند و باید کنار دست مادر بنشینند وحسرت‌خواندن‌ونوشتن‌رابه‌گوربیرند. اگر کسی مریض می‌شد، دکتر و دارویی وجود نداشت وچندروزبعد خبر مرگش شنیده می‌شد. چه روزگار سیاه وتاریکی! . عده‌ای در ناز ونعمت غرق بودند ودسته‌ای دیگر در فقروتنگدستی دست و پا میزدند. در روستاهازندگی سیاه‌تر ودشوارتربود. گروهی بنام‌ارباب بردهاتیها ستم می‌کردند وخونشان را مـی‌مکیدند کسی‌هم جرأت

اعتراض نداشت . کشاورزان با گاو و اسب ازچاه آب می کشیدند وزراعت می‌نمودند خلاصه روزگار تیره و تاری بود . اما خوشبختانه دوران بدبختی‌دوام نیاورد و افق ایران درخشنده وتابناک گردید . دوران ظلم و بیدادگری به پایان رسید : رفته رفته ، مدرسه به‌وجود آمد رفتن دختران به مدرسه رایج گشت . دکتر ودارو پیداشدسطح دانش مردم بالارفت دیگری کسی برای بهبودی مریض‌خود جادو و جنبل نمیکرد به‌سراغ فالگیر برای نوشتن دعا نمی‌رفت . روزبه‌روز مدرسه های جدید بازمی‌شد ومردم هم با آغوش باز این پیشرفتها را می‌پذیرفتند . ولی‌هنوزهم روستائی‌ها از شهریها عقب‌تر بودندوحسرت زندگی شهریها را می‌خوردند . اما دوران بدبختی آنها هم‌سپری‌شد دست بیدادگر ارباب از زندگی آنان کوتاه گشت و روستایی‌آزاد گردید و به‌زندگی امیدوار شد .

روستائیان از وسایل جدید برای کشاورزان استفاده کردند . امروز آب کشیدن از چاه بوسیلهٔ اسب و گاو صورت نمیگیرد . کشاورز امروزی با جدیدترین وسیله ها کشاورزی می کند . فرزندش را به دبیرستان و دانشگاه می‌فرستد و چیزی از مردمان شهر کمتر ندارد .

فرزندانم ؛ شما خوشبختید که در دوران طلایی تاریخ زندگی می کنید که ازتیره گیهای گذشته خبری نیست . امروز دختر وپسر

در هر رشته که بخواهند میتوانند ادامهٔ تحصیل دهند و هیچکس هم مانع تحصیل آنان نیست. فرزندانم قدر این ایام خوش را بدانید.

مادر بزرگم هنوز حرف برای گفتن داشت ولی ما می‌خواستیم درس‌های خود را بخوانیم واز این همه نعمت خدادادی برای‌پیشرفت وطن استفاده کنیم.

آرزوی یک‌دانش آموز

مدتی‌است که زندگی من‌درچهار چوب‌خانه ومدرسه‌میگذرد. یعنی ازآن روز که خوب وبد را تشخیص داده و خود را شناخته‌ام، کارم این است که صبح زود، برخیزم کتاب ودفترم را بردارم وروانهٔ مدرسه شوم وپس از تعطیل شدن مدرسه، به‌خانه و کاشانهٔخویش‌باز گردم و پس از اندکی استراحت به‌تمرین ومطالعهٔ درس‌خود مشغول شوم. بنا براین‌اگر بیشتر دقت کنیم جز ساعاتی از زندگی من که درخواب سپری می‌شود، بقیهٔ وقتم را به تحصیل درس و تمرین آن

می گذرانم وازاین بابت نه‌تنها نگران نیستم بلکه به‌خود می‌بالم که ارزش عمرم را درك میکنم وقدر آن‌را میدانم . شما نیز اگـر برای تحصیل‌خود هدفی داشته باشید ازرفتن به‌مدرسه وخواندن درس‌بیزار و متنفر نمی گردید و این کار را با شوق و ذوق تمام انجام میدهید .

هر انسانی برای خودآرزوهایی دارد ودر رسیدن به‌آن‌ازهیچ کوششی دریغ نمی کند . من‌هم ، مانند همه انسانها بـرای خویشتن آرزو دارم ورسیدن‌بدان آرزو ، هدف اصلی ومنظور واقعی من‌است. یك‌دانش آموز چون‌من که فعلا کاری‌جز تحصیل وتعلیم وفراگیری علم و دانش ندارد آرزو دارد ، روزی بتواند تا جائیکه برایش ممکن است تحصیلات خود را ادامه دهد بر معلومات خود بیفزاید و هماننددبیران‌وآموزگاران خود سرمایه‌ای از علم ودانش فراهم‌سازد وبا آن سرمایه به‌جنگ دیوجهل ونادانی رود واین‌سیاهی وننگ‌را از پیکر میهن‌خود پاك سازد .

هر دانش‌آموز وقتی می‌بیند کـه دبیرش همانند شمع سوزان محفل اورا گرم ونورانی می‌سازد آرزوی می کند روزی به‌آن‌مقام و منزلت دسترسی پیدا کند ، لباس‌معلمی بپوشد ووظیفه خودرا نسبت بهموطنان خودانجام دهد ،

من برخلاف آن عده‌ای که دوست دارند شغلهای پر درآمدی پیدا کنند ، آرزودارم تحصیلات خودرا در یکی ازرشته‌های‌تحصیلی

ادامه دهم وپس ازآن شغل مقدس معلمی را برای‌خود انتخاب کنم و به‌تعلیم و تربیت نونهالان وطن پـردازم و عمر خویش را در ایـن کار غوطه‌ورسازم. چه افتخاری از این بالاتر که انسان برای هدفی عالی و آرزویی چنین بزرگ درس بخواند واز خداوند بخواهد که اورا در این راه موفق بدارد.

سعادت واقعی چیست؟

گروهی برآنند که مال و ثروت میتواند برای انسان سعادت آمیز باشد وآن را به ارمغان آورد ولی وقتی ثروتمندی رامی‌بینند که غرق در ثروت است وآرزوی یك‌لحظه آرامش‌خیال وآسودگی خاطردارد ازگفتهٔ خود پشیمان گشته، می گویند که ثروت‌نمیتواند برای انسان حامل سعادت وخوشبختی باشد.

دسته‌ای‌دیگر چنین می‌پندارند که داشتن مقام ومنزلت بیشتر، سعادت وخوشبختی را به ارمغان می‌آورد و باز آگاه می گردند، که مقام ومنزلت هم نمیتواند حامل خوشبختی باشد وحتی عمرجاویدان

هم نمی‌تواند به‌تنهایی سعادت وخوشبختی را بهمراه داشته باشد .

خیلی از شما در این باره از خود پرسیده‌اید که سعادت چیست و خوشبخت کیست : ولی یا بدنبال جواب آن نرفته اید ویا در پیدا کردن جواب آن عاجز ودرمانده گشته اید وآن‌را رها نموده‌اید.

آیاشما هرگزبه‌تندرستی خود اندیشیده‌اید ؟ آیافکر کرده‌اید اگر خدای‌نکرده شما چشم نداشتید تااین مطالب‌را بخوانید و گوش نداشتید تا آن‌را بشنویدچه‌چیز میتوانست‌جای چشم و گوش‌رابرای شما پر کند ؟ چرا مابندگان سپاسگزار نیستیم و از اینکه‌خداوند سلامتی وتندرستی را بر ما ارزانی داشته شکرش‌نمیگوئیم ؟

چه سعادتی از این بالاتر که باداشتن روح و جسمی سالم بـه فراگرفتن وعلم ودانش مشغولیم وبالاترین نعمت‌وثروتهارا در وجود خود جمع‌داریم ؟ چرا نمی‌خواهیم بدانیم که داشتن تن واندامی‌سالم و نیرومند از هر ثروتی بالاتر و پربهاتر است ؟ و چه خوشبختی از این‌بالاتر که باداشتن‌چنین ثروتهایی‌توشه‌ای‌از علم‌ومعرفت‌می‌اندوزیم وآنچه راکه اندوخته ایم در اختیار دیگران می گذاریم . من و تو که از چشم و گوشی سالم ودست وپایی نیرومند برخورداریم خدایرا شکرمی گوئیم که از سعادت داشتن اینهمه نعمت برخوردار گشته ، سعی میکنیم دربرابر اینهمه الطاف‌خداوند بزرگ ، بیاری‌هموطنان عزیز خود بشتابیم .

من زمانی خودرا خوشبخت احساس می کنم که بتوانم جان خود را در راه پیشرفت وطن عزیز فدا سازم و با ریختن خون خویش استقلال و آزادی وطنم را حفظ نمایم. چه افتخاری ازاین بالاتر که انسان هستی خودرا به پای مام میهن نثار کند وازجان شیرین خویشتن در گذرد. سالها در میان دیگران زیستن ومفید فایده ای نبودن چه حاصلی دارد؟ همان بهتر که چنین آدمی مرده باشد ووطن از ننگ وجودش پاك وپاکیزه گردد.

چه خوشبختند آنهائیکه در راه نجات میهن از چنگ دشمن جان پاك خویش را فدا ساختند و زندهٔ وجاوید نام گرفتند!

آیا آنهائیکه در راه نجات آذربایجان عزیز. از چنگ بیگانه پرستان خون پاك خود را ریختند سعادتمند نبودند؟ چه سعادتی بالاتر از این وچه افتخاری برتر ازآن؟

من وتو که خون ایرانی در رگهایمان می جوشد؛ سعادت را در نگهداری وطن از بیگانه ونثارجان در راه میهن میدانیم واگر روزی ریختن این خون ناچیز لازم گردد دریغ نخواهیم کرد واز صمیم قلب و با اشتیاق تمام سینه را سپر وقلب دشمن را هدف گلوله قرار خواهیم داد وخوشبختی را در این راه جستجو خواهیم نمود.

به‌آینده‌چگونه‌مینگرید؟

آینده را میتوان ازچند جهت مورد بررسی قرار داد. یکی آیندهٔ فردی‌یعنی آنکه من فقط به‌آیندهٔ خویش بیندیشیم وازآیندهٔ مملکت یادیگران‌غافل وبیخبر باشم ویا توجهی بدان‌نکنم دوم‌آنکه آینده را فقط از جنبهٔ افراد درنظر بگیرم و به‌این‌بیندیشم که‌آیندهٔ ما دانش‌آموزان چه‌خواهد بود؟ وچه‌خواهد شد؟، سوم‌آنکه‌بینش خود را وسیع‌تر وعمیق‌تر نموده به این حقیقت بیندیشم که آیندهٔ مملکتم چه خواهد شد؟ وفکرمیکنم اندیشیدن به قسمت‌سوم همه‌را دربرمیگیرد. یعنی اندیشیدن به‌آیندهٔ مملکت درحقیقت اندیشیدن به‌آیندهٔ خود انسان ودیگر انسانهامی‌باشد بنا براین من‌نیز به‌آیندهٔ مملکتم می‌نگرم.

همه میدانید که مملکت ما باچه آهنگ سریعی روبه ترقی‌و تمدن پیش میرود وگذشته های تاریك خود را به فراموشی می‌سپارد و به‌قول مشهور ایران عزیز همانند کودکی است که یك شبه راه

صدساله‌راطی کرده ومیکند. دیگر مردم دچار خرافات دست‌وپاگیر خود نبوده باوسایل جدید آمادهٔ رسیدن به قلهٔ تمدن و ترقی‌میباشند. خوشبختانه ایران عزیز دارای تاریخ دوهزار و پانصد سال تمدن و پیشرفت است‌واین مطلب به‌خوبی نشان میدهد که ما دارای کشوری کهن‌وباستانی هستیم که ازآغاز پیدایش‌تا کنون باتمدن زمان‌خویش کاملا آشنا بوده وراه را شناخته طی کرده است .

در جهان کنونی کمتر کشوری می‌توان یافت که چون ایران دارای تمدنی کهن و قدیمی بوده و همیشه مردمانش از این حیث سرمشق دیگران بوده اند . زندگی خواجه نصیر واهمیت وجود او درمیان قبیلهٔ خونخوار مغول به‌خوبی نشان میدهد که چگونه یک دانشمند ایرانی میتواند قومی را از قتل کشتار وغارت وخونریزی باز داشته باتمدن وخوی انسانی آشنایی داده و ناگهان از قبیلهٔای خون‌خوار ، مردمانی دانش دوست و عمران و آبادی طلب بسازد و فرزندان آنان‌را وا دار سازد تا به‌جبران ویرانیهای قبیلهٔ خود به آبادی و عمران بپردازند و تاکه از ایرانی ویران ، کشوری آباد بنیان کنند .

اینک که کشور ما دوران سخت گذشته را سپری نموده و در شاهراه ترقی وپیشرفت قرار گرفته است جز رسیدن به اوج ترقی چه انتظاری می‌توان‌داشت . امروز برای هرایرانی‌چون روز ، روشن

است که ایران بزودی در ردیف یکی از تواناترین و ثروتمندترین ممالک جهان در خواهد آمد.

برای ما دانش آموزان باعث بسی افتخار است که در عصری زندگی میکنم که کشورمان ازهر نظر در رفاه وآسایش بودهٔ وآمادهٔ هرگونه ترقی وپیشرفت است. ووظیفه هریك ازما ایرانیان است که بسهم خویش در رسانیدن ایران بهقلهٔ تمدن ازجان و دل بکوشیم و لحظه‌ای درنگ ننمائیم وغفلت نورزیم.

دوستان من، آیندهٔ ایران به آسمانی پرستاره شبیه است که هیچگونه لکهٔ ابرسیاهی درآن دیده نمیشود. آسمان ایران من روشن وتابان است و هیچ نقطهٔ تاریك و مبهمی درآن وجود ندارد ـ بهامید نور وروشنایی بیشتر وبهتر.

«امید»

برای چندلحظه چشمان خود را می‌بندم ودر فکر فرومیروم و پرندهٔ سبکبال خیال را در آسمان بیکران خداوند بزرگ بپرواز درمی‌آورم. به‌آنسوی کهکشانها پروازش‌میدهم و از عالم خاکی به

دورش می‌سازم. دست یافتن به‌خوبیها و دورشدن از بدیها لحظه‌ای مرا آرام نمیگذارد.

بار دیگر به‌سوی زمین باز می‌گردم. چشمهایم را می‌گشایم وباز همان دنیا را می‌بینم که مردمش ازاین‌سو به‌آنسو درحرکتند. به‌جنبش آدمیان می‌نگرم وبه فکر فرو می‌روم ودر دنیای اندیشه‌ام به این حقیقت می‌رسم که پایهٔ‌همهٔ این‌حرکت وجنبش‌ها شعلهٔ‌امیدی است که در قلب‌هازبانه‌می‌کشد وافراد رادلبستهٔ‌کارو کوشش‌می‌سازد. لحظه‌ای بدون امید بودن بامرگ حتمی برابر است وآنها که بدون امید زنده‌اند مرده‌ای متحرك بیش‌نیستند. اگر قلبی بانور امیدروشن باشد قادر است سخت ترین‌راهها را سپری کند، از دشواریها نهراسد وبیمی به‌خودراه ندهد. امیدبه موفقیت، امید به روزهای بهتردست یافتن و امید به‌قافلهٔ تمدن و ترقی رسیدن روشن‌ترین فروغـی است که در قلبهای ایرانی‌افروخته‌گشته وروز بروز شعله‌ورتر می‌گردد. امید، همانند خون‌لازمهٔ زندگی آدمیان است وهمانگونه که‌شخص بدون‌خون‌زنده نمی‌ماند، بدون‌امید زیستن نیزکاری ناممکن ومحال است. مگر من و تودما همهٔ انسانها به‌امید پیروزی و موفقیت دست اندرکار تلاش و کوشش نیستیم؟ مگر نه‌این‌است که به‌امید راه یافتن به‌کلاسهای بالاتر ورسیدن به درجه‌های عالیتر درس‌می‌خوانیم وبـه دبیرستان می‌آیم؟ اگر شعلهٔ امید درقلب مـا خاموش گردد هرگز

تلاش و کوششی خواهیم داشت؟من وتو به امیدزنده ایم وبه کمک شعله های امید رو به ترقی گام برمیداریم . ویقین دارم که تا نور امیددر قلب ما شعله وراست تنبلی و کاهلی نمیکنیم واز تلاش و کوشش دست برنمیداریم . ما ایرانی هستیم و برای کشور عزیز خود امیدهاداریم. بنا براین با گامهی سریع تر قدم برمیداریم ودر رسانیدن ایران به جایی که آرزویش داریم ازجان و دل می کوشیم .

ما سربازان جانباز این مرز وبوم هستیم و به امید پیروزی در بنردزندگی می تازیم . از خدای بزرگ خواهانیم که نور امید را در قلب ما جاودان سازد و فروغش ، چراغ راه ترقی وپیشرفت ما گردد،

«بخش سوم»

برگزیده‌ای

از

آثار: نویسندگان و دانشمندان

بزرگ ایران و جهان

دانش آموزان عزیز :

قبل از آنکه به خواندن آثار برگزیده بپردازید توجه شما را به این نکته جلب می‌نمائیم که در نوشتن و انتخاب این آثار دوهدف مورد نظر بوده است :

اول آنکه شما را با نویسندگان بزرگ آشنا سازیم .

دوم اینکه بدینوسیله روش نویسندگی به‌خصوص‌داستان نویسی را یاد داده‌باشیم .

درمورد قسمت‌دوم: باید بگوئیم که بیشتر نویسندگان عقاید و نظریات خود را که نمیتوانستند بطور معمولی بیان کنند به‌صورت داستان درآورده ودر ضمن آن نظیریات خودرا می‌نوشتندوبدینوسیله‌هم خواننده را با خواندن داستان مجذوب می‌نمودند وهم عقیدهٔ خود را باوحالی می‌کردند حتی انتقادهای خود یا گله وشکوه هایی که از مردم یا هموطنان خود داشتند درقالب داستان ارائه می‌نمودند . این روش ، امروزهم متداول است .

مطلب دیگری که‌قابل توجه است آشنا ساختن شماعزیزان با

نوشته های طنز آمیز است ـ در اینگونه نوشته‌ها که ما چندتای آنرا برای شما انتخاب نموده‌ایم نویسنده باشوخی ، جدی ترین حرفها و عقیده‌ها را بیان می کند و انتقاد های خود را بیان مینماید . چون می‌داند که به‌خاطر طنز بودن نوشته ، خواننده از خواندن آن خسته نمی‌شود ودرعین حال به‌عقاید نویسنده پی‌می‌برد . مرحوم علی‌اکبر دهخدا تمام انتقادهای خودرا به‌صورت طنز ارائه‌می کرد مقداری‌از از آنها در کتابی تحت عنوان « چرند وپرند» گردآمده چاپ شده است آنتوان چخوف نویسندهٔ نامدار روس نیز عقاید ونظریات خودرا در قالب داستانهای طنزآلود بیان داشته است .

این روش امروز متداول گشته حتی در روز نامه نیز هر روز مقاله‌هایی‌ازاین گونه‌به‌چشم‌می‌خورد . دانش‌آموزانی‌هم در کلاسهای مختلف هستند که به نوشتن انشاء هایی بدینگونه می‌پردازند . بهر حال امیداوریم این انتخاب برای شما فرزندان عزیز مفید وثمر بخش‌باشد .

از: محمد حجازی

سال نو

حق با شما است ، دوستان قدرشمارا نمیدانند،اهل خانه مهربان نیستند واحترام‌شمارا نگاه نمی‌دارند مردم همه‌بد وباشمابد رفتارند. حق دارید مدام افسرده ومحزون یا کج‌خلق وعصبانی باشید آخر از این همه نعمت دنیا که نصیب دیگران است چرا سهم شمارا نمیدهند چرادیگران خوش باشندوشما ازتماشای سعادت آنها هر روز مأیوس‌تر و پریشانتر باشید ،

اگر کسی ازحال شماخبر نداشته‌باشد من وشما که خبرداریم: یکدنیا محبت وعشق به‌خانواده دردل شماجا دارد ، لیاقت شما ازهیچ کاردانی کمتر نیست ، آرزو داریدبتوانیدباهمه دوستی و یاری کنید بآسانی می‌توانید به‌خاطر دیگران از منافع خودتان بگذرید . پس چرا دیگران همهٔ این صفات‌را درشما نمی‌بینند و استفاده نمی کنند؟ آری مردم‌چشم بینا ندارند . اما راستی آیا شما خودتان ازاین‌صفات برجسته که دارید استفاده می کنید ؟ .

آیا میدانید که اگر اهل خانه باشما مهربان نیستند و احترام شما را نگاه نمیدارند برای این است که شما محبت وعشق سرشار خودرا از آنها پنهان‌می کنید؟

منتظرید که‌هزار بار التماس کنند وهزار گونه مهر ومحبت‌در پای شما بریزند تا گوشه‌ای از خزینه محبت‌خودرا نشان بدهید. شما که به خانوادهٔ خود اینهمه عشق والفت دارید چرا منتظر تمنا و التماس می‌شوید؟ این‌بندسخت تکبر وخست‌را ازخزینهٔ دلتان‌بردارید ومهر ومحبت بیکران خود را برایگان نثارشان کنید. چه‌بسا که درصرف‌مال دستتان باز است ـ اما اگر درخانه آسایش ندارید حتماً بدلیل این است که در بذل محبت و مهربانی خست و امساک [1] می کنید.

در این سال نو به‌خلاف گذشته هرچه میتوانید ازخلق و روی خوش‌وزبان نرم ومهربان، بی‌مضایقه باهل خانه نثار کنید، بگوئید بخندید وخطاها را ببخشید. در این معامله راه ضرر بسته است، هر چه از این گنجینه ببخشید‌چندین برابر به‌شما خواهد رسید، محبتها خواهید دید وحرفهای مهربان خواهید شنید و در خانه محبوب و محترم خواهید شد یعنی یکی ازشرایط خوشبختی‌شما که‌آسایش‌در

۱ـ امساك خود داری‌کردن

خانواده باشد ، بدست‌خواهد آمد .

دوستان قدر شما را نمیدانند وحال‌آنکه من وشما میدانیم‌چه گنجینه‌ای ازدوستی وفداکاری در وجود شما نهفته . برای این‌است که دیگری بتدبیر وبزور هرچه بتواند از این گنجینه برباید .

اما شما در این‌سال نو به‌خلاف سالهای پیش بهر که بخواهد یا نخواهد ، بفهمد یا نفهمد ، از این‌همه حس‌دوستی که در دل دارید ، برایگان نثار کنید و نترسید که این گنجینه هرگز تهی نخواهد شد .

خواهید دیدچه بسا چراغ‌خاموش دوستی که در اطراف‌وجود شماروشن‌خواهدشدوصفات برجسته و قدر واقعی شما نمایان خواهد گشت ، یعنی شرط دوم خوشبختی که داشتن دوستان است بدست خواهد آمد .

و اما شرط سوم خوشبختی شما این است که در جامعه محترم باشید . باید بدانید که دربازار دنیاهیچ کالایی را به‌مفت‌نمی‌فروشند. اگر طالب احترام هستید باید ببینید در مقابل تمنای احترام‌وحسن شهرت ، چه متاعی عرضه می‌کنید . آیا علم‌وهنر فراوانی دارید یا آنکه خدمت بزرگی به‌جامعه انجام داده‌اید یا در کاری که دارید بهتر از دیگران انجام وظیفه می‌کنید ؟

از تقاضای بیجاوخودستایی ـ بجز جلب تحقیر ونفرت حاصلی

بدست نمی‌آید.

در این‌سال نوسعی کنید وظایف‌خود را خوبتر ازسالهای پیش وبهتر از دیگران انجام بدهید، خواهید دید که بیش از پیش مورد علاقه و احترام قرار خواهید گرفت.

شرط چهارم خوشبختی این‌است که وسایل زندگانی مادی‌شما تأمین شده باشد. متأسفانه اگر هزارها تومان عایدی داشته باشید، این خوشبختی بدست شما نخواهد آمد مگرآنکه از درآمد خودهر چه باشد مبلغی کمتر خرج کنید.

غصه و شکایت و داد وفریاد فایده ندارد، دخل‌وخرج خود رابا هم برابر کنید وباعزم راسخ [1] وفکر تیزبین وپشت‌کار درزیاد کردن عایدی خود ازراه راست بکوشید.

گویا از آخر شروع کردم زیرا شرط اول خوشبختی سلامتی است وپس ازآن تأمین ضروریات مادی وبعد از آن سایر شروط، اما شما از انتها شروع کنید.

آری شرط اول و آخر نیکبختی، تندرستی است و غالباً هیچ نعمتی آسانتر از این بدست نمی‌آید مشروط بـه اینکه به حقیقت و اهمیت این نعمت پی‌برده باشیم وبدانیم که سلطنت عالم بی تندرستی ارزشی ندارد.

---

۱ ـ عزم راسخ: ارادهٔ محکم وقوی

انشاء و نامه نگاری سال سوم راهنمایی

در این سال نو به خلاف گذشته قواعد تندرستی را بـر تمام خواهش‌ها و هوسهای خود مقدم بدارید از هرچه برای جسم وروح مضر باشد بپرهیزید وورزش را فراموش نکنید.

اگر خوش‌بخت‌تر نشدید ، سال آینده با هم گفتگو خواهیم کرد.

(نقل از کتاب آهنگ)

از دکتر مهدی حمیدی شیرازی

بهشت من

در دامنهٔ جنوبی شیراز جلگه گستردهٔ قشنگی است که در آنجا درمیان خاموشی لذت‌بخش طبیعت ، باغی زیبا ، دور از آشوب وهیاهوی بشریت ، هرسال در ابتدای هربهار زندگی ازسر میگیرد ودر میان تغنی وغزلسازی پرندگان کوهستانی گلهای آن‌میشکفند و به‌خواب میروند.

در ابتدای پائیز ، بـدان هنگام کـه برگها زرد می‌شوند و

باد های مهرگان وزیدن آغاز می کنند ، آخرین گل کم فروغ تابستان باز می‌شود وآهسته روبه‌زوال می گذارد .

جوی‌خنیاگر ودلنوازی که آب‌آن ازمروارید سوده‌تابناکتر و از نسیم کوهستانی سردتر وخنکتر است دشت وسیع و پهناوری را می‌شکافد ، ازراههای دور ، از دامنه‌ها وپشته های بسیار دورنمیدانم از کجا سرچشمه میگیرد ، می‌خواند و می گذرد . این جویبار زیبا بهنگام بهار آنقدر قشنگ وفریبنده است که خدا میداند ؛ زیرا در کنارهٔ آن از هردوسوی تاآنجاکه چشم کار کند با بوته‌هاوشقایقها از میان برگهای انبوه و معطر پونه و نعناع می‌روید و مستی می‌بخشد .

بیدمجنون منحنی وخمیده‌ای از درون باغ رسته ، بردیوارآن تکیه کرده ، شاخه‌های سبز و زمردین آن باطراف پراکنده شده ، چتر زده ، حلقه بسته ، انبوهی ازآن‌برسر دیوار افتاده وپاره‌ای‌ازآن به خارج‌ریخته است ـ این‌آشفتگی بدانگونه است که اگر کودکی با هوش ومکتب گریز از آن‌راه بگذرد میتواند بدون اجازهٔ باغبان دسته‌ای از گیسوان این دختر ـ پریشان موی را بهم متصل کرده ، پا بدیوار زده ، بالا رفته ، پس از لحظه‌ای برروی پشمه ها بنشیند و درمیان سکوت وزیبایی متحیر وخاموش گردد و بوستانبان پیرهم‌او را ندیده باشد !

این بیدبن سالخورده ومنحنی را که از درون رسته و به خارج می‌نگرد ، این درخت سربدر را که ممکن است گاهگاه موجب خون جگری چمن بان کهن سال شود ، باغبان پیر برغم گفته هـای آن قلندر پشمینه‌پوش عریان باآنکه بارو بری از لعل و گهرهم نبوده‌است از بیخ‌وبن برنکند و از پا نینداخته است . این درخت از دور مانند دیده‌بان‌پیری است که از پشت‌دیوار سر کشیده وبرای‌حفاظتِ‌بوستان به‌خارج می‌نگرد و دیده‌بانی می کند .

من در زیر این گیسوان‌رازها گفته واشکها ریخته‌ام .

جویبار سحر انگیز خنیاگر همین که ببوستان داخـل شود ریشه‌های پراکندهٔ این درخت راشست وشومی‌دهد واز زیرشاخه‌های آن می گذرد . این‌درخت در کنار این‌جوی رسته است . تنهٔ خمیده ودمل‌دار آن بدانگونه است که هر کودکی به‌آسانی میتواند ازآن مانند پله‌ای بالا رود ودر میان شاخه‌ها بنشیند در حالی که عکس او در میان امواج‌آب بلرزد وماههای زیبا در انبوه موهای اوداخل‌شوند شوند و رقاصی کنند .

من بارها این کار را کرده واین پردهٔ شگفت انگیز زیبا را با چشم دقت نگریسته‌ام واگر شماهم بودید چنین می کردید .

در آنزمان هنگامی که بادوستان یکدل وعزیز خود به گشت و تفریح می‌رفتیم‌چه بسیار اتفاق می افتاد که در میان این‌شاخه های

انبوه و برفراز آن جویبار قشنگ می‌نشستم ، به آهنگ ساز آن زخمهٔ زن چیره دست که رفیق من بود گوش‌میدادم ودر میان‌موجهای دل‌انگیز . پرده‌های‌دلفریب‌وغم‌افزای ، گذشته وآینده‌رامی‌نگریستم انگشتهای‌شور انگیز به‌چالاکی بر روی‌پرده‌هامی‌لغزید وآهنگهای جانبخش با تأنی به‌آسمانها میرفت .

لبی باز می‌شد وحقیقت تلخی از میان این بیت برخاسته و در پیش‌چشم شنوندگان گشوده شده آنها را بتفکر وامیداشت :

بسیار سالها به‌سرخاك ما رود　　کاین آب چشمه آیدوبادصبارود

چه درد سرتان دهم ، هنگامیکه نغمه ها پایـان می گرفت و بربط [1] نوازمهربان ، سازخودرابکنار گذاشته‌سیگارخویش راروشن می کردبه‌خود میآمدم‌ومی‌دیدم که اشکی بآهستگی‌بر روی گونه‌هایم غلطیده ؛ سرازیر شده و مانندشبنم سحرگاهی درمیان جوی‌می‌افتد. این قطره های شفاف نرمانرم در میان جوی افتاد وپس از زمانی به دریامی‌پیوست . شاید مانیز که‌قطره‌های ناچیزی‌بیش نیستیم‌باجریان زمان آنقدر پیش رویم که به‌دریای ابدیت بپیوندیم واگر چنین‌است به‌به ! چه سرانجام نیکی !

هنگامی که زمستان می گذشت ، هنگامی که نسیم های جان پرور

---

۱ – بربط : نوعی وسیلهٔ موسیقی

آخرین روزهای اسفند شاخه‌های پرشکوفهٔ بادام را تکان میداد؛ هنگامی که پرستوها بازمی گشتند وجهان جنب‌وجوش ازسرمیگرفت در کنار آن جوی، در زیر آندرخت، در دامان آن جلگهٔ مسرت بخش. انجمن کوچکی داشتیم که ازانس والفت، از شادی و مسرت واز عشق وامید انباشته بود، درآنجا نشاط شامگاه کودکی بافروغ سپیده دم جوانی بهم میآمیخت و بشکل لبخندی پرفروغی برلبانمان ظاهر می گشت.

چه خوب بود و چه تند گذشت!

هنوز هنگامیکه دل دردمند من از شکنجه های‌جهان فشرده شود و دوست بدارم که برغمهای‌جانکاه خویش اشکی نثار کنم و با قطرهٔ اشکی گرد اندوه‌وغبار ازرخساره‌ام‌برطرف‌شود به‌آنجامی‌شتابم. شگفتا! چنین بنظرم می‌آید که آن دیوار ها، آن سبزه‌ها، و آن شاخه‌های بید کهنسال‌همه رفقای قدیم منند؛ همه بامن‌حرف‌میزنند، همه بامن‌سخن‌می گویندوهمگی به‌من‌دلداری میدهند آنجاسرزمین قشنگی است، آنجا بهشت من است،

چه بسیاری از روزها که بهنگام ظهر در زیر سایه هـای آن نارون انبوه به خواب رفته ودر آن خواب شیرین بهشت خداوند را یافته‌ام.

وچه دوست میدارم که روزی‌هم که خواب‌آخرین من فرارسد

انشاء و نامه نگاری سال سوم راهنمایی

دوستان من در زیر همان بید و در کنار همان جوی خوابگاه کوچکی برای من ترتیب دهند وجسد مرا در آن مدفن عشق و امید پنهان کنند. شاید باز هم بهشت خداوند را به‌خواب ببینم.

(نقل از کتاب دریای گوهر جلداول)

از اشعار ویکتور هوگو فرانسوی

آزادی

به چه حق مرغان آزاد را در قفس زندانی می کنید؟ به چه حق این نغمه گران آسمان‌را از بیشه‌ها و چشمه‌ها وسپیده دم وابر و باد دور می‌سازید وسرمایهٔ زندگی را از این زندگان میدزدید؟

ای‌بشر، راستی گمان داری که خداوند برای آن بدین‌موجودات ظریف بال و پرداده‌است که تو پروبالشان را بچینی؟ مگر بدون‌این ستمگری خوشبخت نمیتوانی زیست؟ آخر این بی گناهان چه کرده اند که باید عمرخویش را درزندان تو بگذرانند؟

از کجا معلوم که سر نوشت این‌زندانیان بیگناه باسر نوشت‌ما،

درآمیخته نباشد؟ از کجا معلوم که آه پرنده‌ای که دست ستم ما اورا از آشیان جدا میکند و ظالمانه در دام اسارت می‌افکند، بصورت فرمانروایان سفاك وستمگر به‌سوی ما بازنگردند.

آه، که میداند که از رفتار ما درین جهان چه نتیجه حاصل میشود و از این جنایاتی که ما باالب پرخنده انجام میدهیم در چهار راه اسرار چه برمی‌خیزد؟ وقتی که این سبکبالان آسمان لاجوردی را که‌برای‌پروازدرفضای بی‌انتهاآفریده شده‌اند درپشت‌میله‌های‌قفس زندانی میکنید، وقتی شناگران زیبای دریای نیلگون آسمانرا به بند ستم می‌افکنید، هیچ‌فکر می کنید که ممکن است روزی نوك خونین آنها ازمیله‌های قفس‌بگذرد و به‌شما برسد؟ راستی هیچ‌فکر می‌کنید که هرجا اسیری از دست جور وستم می‌نالد، خداوندبدو می‌نگرد؟

برای خدا کلید کشتزارهای پهناور را بدست ایــن زندانیان اسیر بدهید، بلبلان را آزاد کنید، پرستوها را آزاد کنید، مراقب قفس‌هایی که برای زینت به‌دارها آویخته انــد باشید. زیرا ترازوی نامرئی‌جهان، دو کفه دارد . از همین سیمهای باریك و زرین قفس است که میله‌های‌آهنین وسیاه زندان‌پدید می‌آید، واز همین‌قفس‌ها است که باستیل[1] های موهش ساخته میشود.

---

۱ ـ باستیل : نام زندان معروفی است .

آزادی رهگذران بی‌آزار آسمان وچمن ورودخانه و دریا را احترام گذارید. آزادی این بیگناهان را مگیرید تا سر نوشت دادگستر نیز آزادی‌شمارا نگیرد. اگر ما ازجور ستمگران‌مینالیم برای آنست که خود ستمگریم.

ای انسان! آیا براستی می‌خواهی آزاد باشی؟ پس به‌چه‌حق این زندانی اسیر، این شاهد خاموش ظلم وستم خویش را در خانه نگاه‌داشته‌ای؟ ای ستمگرچرا فریاد می‌زنی: «برمن ستم‌می کنند؟» لختی بدین اسیر بینوا که سایهٔ او بر تو افتاده نظر کن. بدین قفس بنگر که در آستانه خانه‌ات آویخته ای، امانمیدانی که در پس‌آن میله‌هایی که اکنون پرنده‌ای بیگانه پشت‌آنها به نغمه‌سرایی مشغول است، پایه‌های زندان کار گذاشته میشود.

از آثار لامارتین:فرانسوی

تنهائی

غالباًهنگام‌غروب‌بادلی افسرده بالای کوه زیر بلوط کهن‌سالی

می‌نشینم و دور نمای رنگارنگ دشتی را که زیر پایم گسترده است از نظر می‌گذرانم.

یکطرف رودخانه با امواج کف آلود می‌غرد و چون ماری خزنده در مسافت تا پیدایی فرومیرود. به‌سوی‌دیگر نیز دریاچهٔ آرامی آب آسودهٔ خویش را تا آنجا که اخترشب سر از گنبد نیلگون برمی‌کشد گسترده است.

هنوز آخرین فروغ شفق از تیغ جبالی که به جنگلهای انبوه آراسته‌اند نپریده و هنوز دامان افق از ظهور گردونهٔ بخارآلودالههٔ شب سیمگون است. در همین‌حال از منارهٔ کلیسای کهن آهنگ مقدسی در فضا می‌پیچد عابران توقف می‌کنند و ناقوس روستائی نغمات قدسی را باآخرین اصوات روز می‌آمیزد.

ولی روح بیعلاقهٔ من از تماشای این مناظر دلفریب وجد و نشاطی نمی‌پذیرد. زمین‌را چون روح سرگشته‌ای سیر میکنم زیرا آفتاب این‌جهان، همچنان که مردگان‌را گرم نمیتواند کرد درمن نیز بی‌اثر است!

بیهوده چشم از کوهی به کوه دیگر می‌افکنم و سراپای این فضای بیکران را از جنوب تا شمال واز فجر تا غروب بپای دیده می‌پیمایم ولی در هیچ سواز همای سعادت اثری نمی‌بینم.

از این دره‌ها و کاخها و کلبه هایی که دیگر به‌چشم من جذبه

ولطفی ندارند چه‌فایده‌میتوانم برد ؟ رودها ،تخته سنگها،جنگلها،ای خلوتکده‌های عزیز ! از جمع شما یك‌تن کم‌شده است ولی من‌همه‌جا را خالی ازوجود می‌بینم !

دیگربر گردش‌مهر به‌چشم بی‌اعتنایی می‌نگرم وآغازوپایانش را به‌چیزی نمی‌شمرم . برای من که از باقی ایام انتظاری ندارم چه تفاوت که اختر روز از دریچهٔ صبح‌برآید یادرچاه شام فروشود .

اگر هم آفتاب را درمدار بیکرانش پیروی بتوانم کرد جـز تنهایی و بیابان چیزی نخواهم دید . پس بـرآنچه پرتـو خورشید جلوه‌گر می‌سازد دل نمیتوانم بست وازایـن جهان فـراخ آرزویـی نمیتوانم داشت .

اما اگر میتوانستم این کالبد خاکی را رها کنم شاید فراتراز فلك‌آفتاب آنجا که خورشید واقعی برآسمانهای دیگر تـافته است ، آنچه سالها در آرزویش اندیشه کرده‌ام به من‌روی می‌نمود .

در آنجا از سر چشمهٔ حیات خود سرمست گشته ، امید عشق و آن کمال مطلوبی را که هر جانی در اشتیاق اوست و در ایـن خاکدان گمنام است باز خواهم یافت .

ای مایهٔ آمال‌من ! چرا نمیتوانم بر گردونه خـدای سپیده دم نشسته به‌سوی تو پرواز کنم ؟ اکنون که‌هیچ پیوندی‌میان من‌وجهان خاك نیست دراین دیار غریب‌توقف چرا باید کرد ؟

انشاء و نامه نگاری سال سوم راهنمایی

هنگامی که برگ خزانی به‌روی چمن فرو میریزد، بادشبانگاهی برخاسته آن‌را از زمین برمی گیرد.

ای‌بادهای توفنده!من نیزهمانندآن برگ خزانم.مراهم‌چون او از زمین بر گیرید.

از نهج‌البلاغه

ترجمه ـ جواد فاضل

قسمتی ازوصیت نامهٔ حضرت علی‌علیه‌السلام به فرزندش

ای‌پسر ، من هرآنگاه که از غم‌ملت لحظه‌ای می‌آسایم ودمی به‌خودمی‌آیم ، غم‌خود می‌خورم وددورنمای آینده را تا آنجا که‌چشم خودم کارمی کند همی‌نگرم .

دراین موقع که به‌خودمی‌آیم وبه‌حال همی پردازم . با ایمانی که چون‌کوه استوار وسنگین است ترادرخویش می‌بینم که گوئی

خودرا در تو وترا در اعماق ضمیر خود می‌یابم ؛ آنچنانکه احساس می کنم اگر غمی‌ترا دریابد مرا قدری بیشتر انـدوهناك می کند و چنانچه طوفان حوادث ترا بلرزاند ریشهٔ قلب‌مرا مرتعش و لـرزان می‌سازد .

آشکارتر بگویم : من باتو آنچنانم که اگر عفریت‌مرگ‌پنجه به جانب تو باز کند نخست گلوی مرا خواهد فشرد وهنوز رمقی در پیکر تو باقی است که کار مرا بپایان خواهد رسانید .

از اینرو ناچار نخبهٔ وصیت های خودرا بنام تومی‌نگارم‌وآنچه برای‌خویشتن می‌پسندم‌به‌تو یادگار می‌بخشم .

ای حسن ! چه من دراین‌جهان باتو بازمانم وچه ترا ازآغوش خویش تنها گذارم ، وصیت می کنم که درهمه‌حال پرهیزکار باش وخداوند بزرگ را بر پیدا و پنهانت آگاه ومطلع دان .

باخدا باش و نهانخانهٔ قلبت را از یاد اوهمواره فروزان و آباد دار . پیش از همه‌چیز نخست به روی دل خم شوو آنجا را که کانون عشق و مهدآرزو است بهر پروردگار مهربان از همه‌چیز بپرداز.

ای‌حسن ؛ صبر کن ودر بلیات بـرد بار و آهنین پیکرباش . شکیبایی خصلت ویژگان‌درگاه خدا است اما باید این‌خصلت‌تنها در راه حفظ عقیده وپاس حقیقت بکار رود.

ای‌حسن ، درعلم دین بکوش وهموارەدانش‌پژوەودانش‌خواەباش

در تمام شئون برخدای‌توکل کن و حصارابدیت را بهترین‌پناه خود بشمار .خدای، بهترین حافظ و مهربانترین نگهبانان است . هرکس که بدوپناه برد دژی استوار و قلعه‌ای محکم یافته که از بادوباران حوادث ، گزند نخواهددید وپیوسته کامیاب خواهد بود.

ای‌حسن ، بدان که دردانش های گوناگون ، آن‌دانش از همه گرانبهاتر است که‌نفعش به‌جهت‌توده ومحیط گرانبهاتر باشد ،علمی که سود نرساند وقوم را به‌سرمنزل خوشبختی سوق ندهد علم نیست. من دراین موقع که ترا وصیت می کنم عمری دراز پیموده‌ام وددرخود سستی وضعف بیمانندی که از گذشت روز گارم حکایت می کنند احساس می‌نمایم .

توجوانی و قلب جوان همچون زمینی است کـه هنوز دست کشاورزان‌پرده ازخاکش‌نکشیده باشدواستعدادهمه‌چیز دراندرونش نهفته‌ماند ؛ در این‌موقع من که به کشت‌وکار ملتها ازهمهٔبرزگران فضیلت و اخلاق آگاه ترم وظیفه‌دارم تا وقت نگذشته از آن استفاده کنم ونگذارم تخمهای هرزه درآن مزرعهٔ دلکش‌خانه کندوگیاهان فاسدازآن برویاند . آری تجربه‌های خودرا درطول روزگار بتوباز می گویم‌وازهر کشش‌وکوشش که‌مقتضای زندگی دنیا است آگاهت می‌نمایم .

ای پسر ، تاآئینهٔ قلب را پاك نزدایـی و با صیقل علم و فـکر

درخشانش نسازی همچون شتری کور باشی که راه را از پرتگاه نشناسد و ناگهان به‌دره‌های ژرف وخطرناك فروافتد .

ای پسر ، خدای خود را چون شناختی ؟ او آفریدگار و او نگهدار است . اوجانبخش واو جان‌ستان است . اوهم پرتو امید وهم پردهٔ نومیدی است . او دنیارا نیافریده که بریك‌حال دوام یابد و بـه جاودان بپاید . او گیتی‌را برای هزاران فلسفه و معنی که بسیاری از آنها برما پوشیده وپاره‌ای پیش چشم ما آشکار است خلق کرده بنابر این اگر راز حیات را پنهان یافتی وازاسرار آفرینش تا حدی که تشنگی روح تو فرونشیند سر در نیاوردی بر سازمان جهان و نظام محکم کائنات خرده مگیر و کوچکی فکر خودرا فراموش مکن ،

فراموش مکن که تو نادان ازمادر بزادی ودرمکتب این جهان دانش فراگرفتی واعتراف کن آنچه را که نمیدانی ازمعلومات تو بیش است وآنچه را که ننوشته اند بیش‌از نوشته‌هایی است که بدست‌ما سپردند.....

ازثروت دنیا برخوردار باش ؛ بنوش وبنوشان ، بپوش وبپوشان همچون نا بخردان حریص مباش که روزگاری به‌خون‌جگر دینار و درم گرد آورند وسرانجام بدست بازماندگان سپرده خود با کفنی ناچیز جهان‌را بدرود میگویند .

از: محمد حجازی

مریم و گل

دوست نا دیده ای مرا به خانهٔ خود دعوت کرده بود . چون شنیدم که همدل وهمراز است ، رفتم و اشتباه نکردم از همان یاران قدیم بود که مدتها می‌جستم و پیدا نمیکردم . آنشب‌را نه‌ازوقایع‌روز گفتیم نه از سیاست صحبت کردیم و نه از بدیهای خیالی و واقعی ، صورتهای موحش ساختیم . گل گفتیم و گل شنیدیم ومست‌شعر وساز و آواز شدیم .

گفت : این‌دختر من‌عاشق‌شما است ، آرزوداشت شمارا ببیند- اگر این‌آرزونبود ، زودتر ازشماتمنای دیدار میکردم امامی‌ترسیدم تمنای من آلوده به‌غرض یعنی‌آرزوی دخترم باشد ، تا اینکه راستی

بیش از این نتوانستم صبر کنم .

چند کلمه با دخترك حرف زدم واز درس و مدرسه پرسیدم . نمیدانم او بیشتر خجالت می کشید یا من پدر ، حال ما هر دو را فهمید و گفت اجازه بدهید مریم برای شما آواز بخواند تا بتواند هرچه دلش می‌خواهد بگوید .

آنچه در اول از آواز ، جلب‌توجه می کند ، قدرت وملاحت وزنگ صدا است وسپس‌درست خوانی وروشن بیانی . ولی آوازمریم مرا به‌عالمی برد که این‌نکات ودقایق واندازه‌ها درآن نبود ، همچون آتشی که از عشق به دل افتاده باشد ، آهسته زمزمه میکرد و خوش می‌سوزانید .

از خاطرم گذشت که ای‌کاش می‌شد این آواز وسوز را ترجمه کرد و به‌زبان قلم درآورد . دیدم مثل آنست که بخواهم نسیم سحر را نگاه دارم واز قصه‌ها وغصه‌هاییکه از گلها وعاشق‌ها بهم‌میرساند، بپرسم وبرای شما حکایت کنم !

با خود گفتم این‌آواز واین‌سوزحال ، از چشم ودلی‌است که نازکیهای خیال‌را می‌بیند ودردهای نیامده را حس‌می کند ، صحبت را با او به‌شعر وادب کشاندم تابه‌جایی رسیدیم که گفت مراهم گاهی یك فکر اسیر می کند . وتاروی کاغذ نیاید دست ازسرم برنمیدارد اما به کسی نشان نمیدهم .

گفتم : تحفهٔ من‌چه میشود ؛ مگر نمیدانی که من عمری‌است در دلها بدنبال قصه وراز می گردم.فکری کردو گفت پس سری ازدل به شما می‌سپارم که به‌هیچ کس نگفته‌ام بـه شرط اینکه باوجـود کوچکی‌و حقارت ، عزیزش بدارید . گفتم بگو واین آواز جانسوز را ترجمه کن .

گفت : همانطور که‌مادر ازبچه‌ها مواظبت می کندمنهم‌متصل به‌گلهای باغچه سر میزنم و به‌حالشان میرسم نمیگـذارم تشنگی و بی‌نوازشی بکشند . گلرا باید نوازش داد، باید با گل حرف زد و از این‌همه قشنگی و رنگ وبو تعریف کرد تا بداند که دوست و عاشق دارد و تنها نیست . حتی با اهل خانه دایم ازخوبی گل می گویم که همه را گلباز کنم . دوروز پیش ، درآن باغچه ، گل‌زیبایی‌شکفته بود ، رفتم وددپایش نشستم نازش می کردم و برایش آواز می‌خواندم او هم به‌خاطر من ، هرآن ، شکفته تروقشنگتر می‌شد و مهربانیها می کرد . با هم قرارها گذاشتیم وعهدهای صفا ووفا بستیم وشب ازهم جدا شدیم .

فردا صبح پیش از همه‌چیز ، به‌سروقت گلم رفتم ، غم‌عالم‌بدلم آمد ! دیدم گل عزیزم آن‌طراوت وزیبائی دیروز را ندارد ! بسی‌تاب شدم و فریاد کردم که‌ای گل نازنین ، چرا نتوانستی دوروز آن‌حسن وتازگی‌را نگاهداری ! تو که‌عاشقی مثل من‌داری ، چرا بایدپژمرده

باشی !

نسیم آمد و دانه‌های شبنم را از برگ گل فرو ریخت : دیدم گلم گریه می کند و سر حسرت می‌جنباند و می‌خواهد چیزی بگوید اما می‌ترسد که من زبان گل‌را نفهمم .

گفتم : بگو که من بجز حرف دل و گــل ، چیزی نمی‌شنوم و نمی‌فهمم . بخود لرزید و گفت : ازاین گریه‌میکنم که‌تو هم نتوانستی بخوبی و شادابی دیروز بمانی ! گذشت روزگار ، در گل روی تو هم پیدا است وای کــه از گل روی تــوهم ،هرروز برگی بــه‌خاك فرو می‌ریزد !

چندی هردو ساکت بــودیم . دختر آهسته سربرداشت و بــا لبخندی محزون گفت : ای کاش این‌صحبت‌را جایی بنویسید تــاهر کجا دلی سوختنی باشد ، به حال من‌و گل بسوزد .

از صادق چوبك

همراه

دو گرگ گرسنه و سرمــازده ، در گرگ ومیش از کــوه

سرازیر شدندو به دشت رسیدند. برف سنگین ستمگر دشت را پوشانده بود. غبار کولاك هوا را درهم میکوبید. پستی وبلندی زیر برف در غلتیده وله شده بود. گرسنه و فرسوده، آن دو گرگ در برف یله می‌شدند واز زور گرسنگی پوزه در برف فرو می‌بردند وزبان را در برف میراندند وبا آرواره های لرزان برف را می‌خاییدند.

جاپای کودو تاریك گله آهوان ازپیش رفته، همچون سیاهدانه بر برف پاشیده بود. و استخوانهای سروپاو ودنده کوچندگان فرو مانده پیشین ازز یر برف بیرون جسته. آن دو نمیدانستندبه کجامیروند؛ از توان شده بودند.

تازیانه کولاك و سرما وگرسنگی آنهارا پیش میراند. بوران نمی‌برید. گرسنگی درونشان را خشکانده بود وسیلی کولاك آرواره هایشان را به لرز انداخته بود بهم تنه می‌زدند واز هم بازمی‌شدند ودر چاله می‌افتادند ودر موج برف وکولاك سر گردان بودند و بپایان نمی‌رسید.

رفتند ورفتند تا رسیدند پای بید ریشه از زمین، جسته کنده سوخته‌ای در فغان خویش پنجه استخوانی به‌آسمان برافراشته. پای یکی در برف فروشد وتن برپاهای ناتوان لرزید وتاب خورد وسنگین وزنجیر شده برجای واماند. همراه اوشتابان وآزمند پیشش ایستاد و جا پای استواری برسنگی به‌زیر برف برای خودجست و یافت وچشم

از همراه فرومانده بر نگرفت .

همره‌وامانده ترسید ولرزید وچشمانش خفت وبیدار شد وتمام نیرویش در چشمان بی‌فروغش گردآمد ودیده از همره پرشره بر نگرفت و یارای آنکه گامی فراتر نهد نداشت . ناگهان نگاهش لرزیدواز دید گریخت‌وزیر جوش نگاه همره خویش درماند .پاهایش برهم چین شد و افتاد .

وآنکه بر پای بود ، پر شره وآزمند ، بر چهری که زمانی نگاه درآن آشیان داشت خیره ماند . اکنون دیگر آن‌چشم وچهر بر زمین برف‌پوش‌خفته بودو همره‌تشنه‌به‌خون،امیدوار ، زوزه گرسنه لرزانی از میان دندان بیرون داد .

وآنکه برپای‌نبود ، کوشید تا کمر راست کند . موی‌برتنش زیرآرد برف موج‌خورد ولرزید وددربرف فروترشد . دهانش بازماند ونگاه در دیدگانش بمرد .

وانکه برپای بود ، دهان خشك بگشود ولثهٔ نیلی بنمود و دندانهای زنگ شره خورده به‌گلوی همره درمانده فرو بردوخون فسرده از درون رگهایش مکید وبرف‌سفید پوك‌خشك ، برف‌خونین پرشاداب گشت .

از کتاب نامه‌های نیما به همسرش

نامه ای از نیما به همسرش

عالیه ! عزیزم !

گمان نمی‌بردم در این شب تاریك برای کسی که اگر اورا به هرجای عالم ببندند وصلهٔ ناجور عالم است ، کاغذ بنویسی .

چندین ساعت است چیز می‌نویسم . حس میکنم خونریزی های مهمی عنقریب می‌خواهد در عالم رخ بدهد . چرا از این ستاره آتش می‌بارد ؟ چرا همه‌جا به ساحت جنگ مهیبی تبدیل یافته است .

نمیدانم این خیال از کجادرمن قوت یافته است،وقتی که یکساعت قبل برای انجام کاری اتفاقاً ازیك معبر پرجمعیت این‌شهر(لاله‌زار) عبور می کردم ،دلم‌می‌خواست کورباشم تاشکل وهیکل ناپسندانسان

را نبینم . کرباشم ، صدایش را نشنوم . یك‌وجــود آشفته و یــاغی و فراری‌ازمردم ، ،مثل‌من‌وجودی‌است که طبیعت‌بدتر ازآن را پرورش نداده است .

فکر میکنم باچه چیزی میتوانم زندگی را دوست بدارم : به یك جا دست می‌گذارم‌دستم به‌شدت می‌لرزد . پامی‌گذارم ، زیرپایم زلزلهٔ شدیدی احداث می‌شود !

اگر مدت های مدید بامن زندگی کرده بودی از حالات یك شاعر تعجب نمیکردی .

گل کم طاقتی‌را که نمی‌توان به‌آن دست زد وآن‌را چید ،آن گل . قلب شاعر است . چرا مثل این ابر منقلب نباشم ، مثل‌این ابر گریه نکنم ؟ چرا مثل این ابرمتلاشی نشوم .

نه ، نه ! اگر زندگانی برای باور کردن ودوست داشتن است من مدتها باور کرده‌ام ودوست داشته‌ام . مدتها راست گفته‌ام و دروغ شنیده‌ام . حال بس است .

آنچه‌بنویسیم جز پریشانی‌چیزی از جبههٔ‌آن احساس نخواهی کرد . پس خاموش می‌شوم .

دوستدار مهجور تو : نیما

از : علی دشتی

دخمهٔ زندگان

اینك چهل و پنج روز از ایام عمر من در این دخمهٔ زندگان بپایان رسید. کاش خداوند این روزهای تاریك را از عمر من مجزا میکرد .

امروز برای دفعهٔ چهل و پنجم بود که تا چشم از خواب گشودم، همان چهار دیوار شوم ، همان لحد ضخیم و سنگین ، همان روشنایی ضعیف و نیمرنگی که از سقف اطاق فرود می آید ، همان آسمان عبوس و کبودی که از روز نه پیداست می بینم .

این اطاق در زیر پرتو نیمرنگ صبح قیافهٔ غمناك و ماتم زده‌ای دارد ا بر دیوارها چه یادگار های غم انگیزی باقی است ، کسی نمیتواند بفهمد در فضای محنت آلود این اطاق چه ضجه هایی طنین انداخته و خاموش شده و چقدر آمال و آرزو در پشت این درهای ضخیم

دفن گردیده وچه کلمات شیرین آهسته از روی لبان محبوسین عبور کرده است .

در این گورستانی که امروز مدفن ما است بیست ویک مزار موجود است که دربطون سرد وتاریك آن اشکها ، نالهها ، طپش های قلب ، آرزوها ، خیالات وبالاخره توده های زیادی ازاسرار روح بشر مدفون است که خیلی تأثر خیزتر و دردناکتر و فهمیدن آن برای بشریت نافع تراز آثاری است که پومپئی از زیر خاکسترهای «وزو» به ما تقدیم نموده است .

بردیوار این گور احیاناً کلمات یا اشعاری خوانده می‌شود می‌شود که درجهٔ یأس وناکامی نویسندگان آن را مجسم می کند و بیش از هرآهنگ غمناکی روح شخص را بلرزه درمی‌آورد : در یکی از اطاقهایی که سال گذشته محبس من بوده و از همانجاتبعید شده بودم آثاری میدیدم که بـا چوب کبریت نوشته وآن رؤیاهـای آشفته وپریشان را به‌خاطرم آورد .

همین اطاقی که امروز منطقهٔ خیالات و زندگی من ، عرصهٔ مقدرات وجوانی من و محیط روح حساس‌وعواطف غمناك‌من میباشد چندی قبل محبس جوان ناکامی بود که اورا اعدام کردند .

در تاریکی وسکوت مطلق شب که‌حتی صدای تنفس‌محبوسین

کمتر مسموع میشود یك همهمهٔ شبیه به پر و بال‌زدن گنجشکی که‌اورا حبس کرده‌اند میشنوم ، این روح آن بدبخت است که از بالای چوبهٔ دار به‌آخرین سرمنزل دورهٔ عمرش میآید . وقتی کـه خوب گوش میدهم صدای خفقان قلب وضجه‌های مأیوسانه‌اش را می‌شنوم .

چقدر نانیمه‌های شب روی‌زمین به‌خود پیچیده ونتوانسته‌است به‌خواب برود . در قـلب مأیوس ظلمت زدهٔ او چقدر پـر تو‌های امید تا بیده وخاموش شده است ، چقدر به این در ضخیم محبس ، بـاین قراول وظیفه شناس ، به‌آن کشتی پشت بام نگاه کرده وامیدفرارهم هم ازوی سلب گردیده است چقدر درمیان این اطاق قدم زده وخسته شده وبالاخره نشسته و گریه کرده‌است وقطرات اشك اومانند هزارها قطرهٔ اشك دیگر درمیان فضای پر از محنت عالم وجود محو و نابود شده است !

مادر پیرش هر هفته دوبار بـه ملاقـات فرزنـد خود می‌آمد ، نوید آزادی و استخلاص را به گوش‌وی خوانده آمال عهد جوانی را در روح خسته و مأیوس او بیدار می‌نمود ولی نتیجهٔ آن نـوید ها و امیدها چه شد !

نتیجهٔ تمام امیدواریها این شد که یکروز عصرمقارن غروب برای اطاق او مخصوصاً یك قراول اضافه‌شد ، ایـن همان روزی بـود که فردا وی را اعدام کنند وبا این حرکت جلف خودمی‌خواستند

باو بفهمانند که فردا برای او یك روز عادی نیست . از فردا دیگر این آفتاب درخشان را نخواهد دید و از همین امروز باید با تمام آمال و آرزوهای خود وداع ابدی گوید .

آری این جلادهای قرن بیستم از بدبختی بشر لذت می برند ، با پریشانی و اضطراب ستمدیدگان تفریح میکنند ، ناله ها در مذهب اینها موسیقی فرح انگیز و دانه های اشك بسلیقهٔ این آقایان برلیان است .

اگر بجای این قراول شوم که پیش آهنگ مرگ و شبح هراس انگیز چوبهٔ دار است ، یك مخدری به او تزریق میکردند ، یا یك سم قاتلی به کام او ریخته و علی الطلیعه جسد بی حس او را برای عبرت جامعه از چوبهٔ دار بالا می بردند آیا با اخلاق و انسانیت نزدیکتر نبود ؟

اگر از همان اول یك گلوله بمغزش خالی میکردند و او را بسر بردن یك شب تاریك و پر اضطراب و با امیدی معاف میداشتند برحم و شفقت موافق تر نبود ؟!

پنج دقیقه در انتظار مرگ بسر بردن با هزار سال زحمت و مشقت در معادن سیبریه برابر است . یکشب در انتظار چوبهٔ دار بودن با هزار سال کشمکش در زیر امواج دریا مساوی است .

آنشب ، آنشبی که آخرین شبهای ایام عمر جوانی او بود این

انشاء و نامه نگاری سال سوم راهنمایی

قبرستان در نظرش چقدر زیبا و زندگانی در زندان چقدر سعادت آمیز بود ، همین دیوار شومی که هر روز صبح من با نظر نفرت و غضب بر آن نگاه میکنم آن شب هدف نگاههای حسرت آمیز او می‌شد !

صبح زود بود ، هنوز پرتو خونین آفتاب بر شیروانی های عمارات جنایت پرور نتابیده بود که صدای قدمهای سنگین ومنظم دو نفر قراول که بطرف همین اطاق میآمدند بلند شد ، پس از آن‌در زندان او بایك‌ضجهٔ خراشنده که به شیون یك‌مادر جوان مرده‌بیشتر شباهت داشت بلند گردید .

تکلیف معلوم بود . پریدن رنگ طپش قلب در اینجا قدر و قیمتی نداشت ، باید به‌استقبال سر نوشت خونین خود شتافت ولی‌آیا ممکن بودآخرین نظرهای مأیوسانهٔ خود را به‌این اطاقی که‌ضربان قلب اوراشنیده‌و تشنجات‌روح‌اورا دیده وپاکترین‌هوسها وآرزوهایش آنجا مدفون شده است نینداخته باشد ؟!

اورا بردند به‌اطاق صاحب‌منصب کشیك ، آنجائیکه یك‌صدای پر از قساوت بیرحمانه حکم اعدام وی‌را کلمه به کلمه تلفظ نموده و از کلمهٔ آخرین او یعنی‌وصیتش سئوال می کنند .

آیا این رسم زشت‌تر و بیرحم‌تر و از آدم کشی نیست ؟!

اورا به طرف سیاستگاه بردند . اول چیزیکه بعد از بیرون

آمدن از نظمیه در برابر او پیدا شد منظرهٔ چوبه‌دار بود ولی بر خلاف ایام عادی چوبه‌دار درمیان یک محوطهٔ خلوت وموحشی که از آژانها مسلح تشکیل شده به طناب مرگ مجهز است و یکدسته اژدرندگان دو پا دراطراف آن ایستاده‌اند .

تشریفات مرگ ـ آری این است تشریفات مرگ یک موجودی که دوسانتی کرم استرکنین اورا نیست ونابود می کند ولی جامعهٔ بشری می‌خواهد افراد وی بایک دهان تلخ‌تری جام مرگ را بنوشند .

ای گرگهای بیابان که در جامعهٔ انسانی ضرب‌المثل بیرحمی شده اید این است حقیقت اخلاقی اشرف مخلوقات ! شاید شماهم این فجایع را بدانید اما نمی‌توانید به‌ما اظهار کنید .

از : عزیز نسین

ترجمهٔ : ثمین باغچه‌بان

موشهایی که‌تبدیل به‌جانورهای درنده شدند

افسر بودم . در ارز روم‌خدمت می کردم یک‌افسر دفتری‌مأمور

انبار آذوقهٔ ما بود. موشهایی که در انبار بودند چنان زیاد شده‌بودند که این افسر نمیدانست چه کار کنند. انواع مرگ موشها و طعمه‌های زهرآلود در انبار می‌ریختند. اما هیچکدام فایده‌ای نداشت. موشها طعمه‌های زهر آلود را می‌خوردند اما هیچطوری‌شان نمی‌شد و روز به‌روز هم هارتر می‌شدند.

گربه‌ها هم از پس این موشهای گنده بر نمی‌آمدند. هر شب در انبار تله‌می گذاشتند و روزی سه چهارتاشان به تله‌می‌افتادند، اما با وسیله هم نمی‌شد نسل آنهمه موش‌را کند.

افسر انباردار خیلی فکر کرده بود و راهی به‌نظرش رسیده‌بود. و داده‌بود یك‌قفس توری بزرگ برایش ساخته بودند. موشهایی را که به‌تله می‌افتادند می‌انداخت توی این‌قفس تقریباً پانزده موش در این قفس بزرگ جمع شد. اینها را گرسنه نگاه داشت. موشها مدتی گرسنگی را تحمل کردند اما بعد شروع کردند به‌پریدن به هم. در این زد و خورد یکی از موشها از پادر آمد. بقیه او را خفه کردند و خوردند. روز بعدهم باز یکی دیگر از خودشان را خفه کردند و پاره کردند و شکمشان را سیر کردند. هر روز همین زد و خورد ادامه پیدا کرد، تا اینکه فقط چندتایی از موشها باقی ماندند البته این‌چندتا گردن کلفت‌ترین و قویترین آنها بودند، و به همین نسبت‌هم، جنگ میان اینها خوف‌انگیزتر بود.

بالاخره ازمیان پانزده تاموش که درقفس بودند ، فقط سه تا باقی ماند . این سه تا موش سه تا جانور درندهٔ خیلی حسابی شده بودند وخدا میدانست فردا نوبت کدامیکی بود که طعمهٔ آن دو تای دیگر بشود ....

افسر انبار دار ، قفس را باز کرد واین سه موش را که تبدیل به جانورهای درنده شده بودند ول کرد توانبار وازآن روز به بعد ، روز به روز از تعداد موشها کم می شد .

این سه موش که تبدیل به جانورهای درنده شده بودند وخفه کردن ودریدن وخوردن سایر موشها عادتشان شده بود ، شروع کرده بودند به خفه کردن ودریدن بقیه . البته نه فقط برای خوردن ، برای اینکه به خفه کردن ودریدن عادت کرده بودند .

(نقل از روزنامه کیهان شمارهٔ : ۹۹۰۶)

قسمت چهارم

نمونه‌هایی مختلف

از انشاء دانش آموزان مدارس راهنمایی

فاطمه محبوبی نژاد

دبیرستان‌راهنمائی شهناز ـ جهرم

نامه‌ای به‌دوست فرضی‌خود بنویسید واورا که نگران آیندهٔ‌کشور است دلداری‌دهید

دوست‌بسیارعزیز

نامهٔ شما رسید از سلامتی شما بسیار خوشحال گردیدم اما از متن نامه و بعضی مطالب که درآن گنجانیده شده بود تعجب کردم ، زیرا شمارا فردی‌مطلع وبصیر میدانم و بهیچ وجه تصور نمیکنم این نوع افکار درذهن شما پدیدآید . ازینرو لازم است که در این‌مورد برای شما توضیحات کافی و کامل بدهم و ثابت کنم که چنان نیست که تصور می کنید واگر بدین علت نامه‌ام کمی طولانـی می‌شود و وقت شمارابیش ازحدمعمول می گیرم به‌لحاظ اهمیت موضوع اشکالی

ندارد و قبلا از شما پوزش می‌طلبم.

اولا باید بدانید که گرانی دو علت دارد که خوشبختانه هیچکدام نگران کننده نیست یکی رشد سریع اقتصادی و افتادن کشور در جاده ترقی و پیشرفت و صنعتی شدن آن و دیگری تورمی کـه جنبهٔ جهانی دارد نه داخلی.

دوست عزیز: آیا بیاد دارید که زمانی اجناس چقدر ارزان بود ولی هیچکس قدرت خریدنش به‌اندازهٔ امروز نبود؟ و با همه ارزانی مردم کمتر قادر به‌خرید جنس بودند؟ اما اکنون قدرت خریدمردم بالا رفته و باوجود گرانی حتی فقیرترین خانواده‌هایش از پیش اجناس لازم را می‌خرند و این دلیل بهبود وضع مادی و اقتصادی مردم است. اگر می‌گویی چنین نیست از پدرت بپرس که در دوران کودکیش چند جفت کفش داشته است؟ حتماً در جواب خواهی شنید یك جفت وحالا ببین باوجود گرانی کفش، خودت چندجفت کفش داری. آیا همین دلیل ساده‌ترا قانع نمی‌سازد؟ ثانیاً وضع کشورمان را ازجهات دیگر بسنج ببین چه‌وضعی داریم؟ از بزرگترها سؤال کن تاجواب بشنوی که در چندین سال پیش امنیتی وجود نداشت و مردم بطور کلی در امان نبودند اما اکنون، آیا شنیده‌ای و یادر روز نـامه‌ای خوانده‌ای که دزدی وسرقت قابل توجهی صورت گرفته باشد؟ پس‌ما اکنون از یك نعمت بزرگ که امنیت است برخورداریم که‌میتوانیم

درسایهٔ آن به پیروزیهای بزرگ دست یابیم گذشته از اینها در سالهای قبل کشور ما ازنظر بین المللی از موقعیت جالب توجهی برخوردار نبود وشاید دربعضی از کشورها کسی کلمهٔ ایران‌رانشنیده بود اما درحال حاضر کشور ما به‌جهانیان معرفی‌شده و با سرافرازی تمام ، پرچم ، ایران درصحنهٔ بین‌الملل در اهتزاز است . در جریان انقلاب‌سپید و گیرودار بازیهای آسیایی وجشن‌هنر شیراز ، کشورما به‌جهانیان شناسانده‌شدوهمه ، مارا به‌عنوان‌یك‌ملت زنده‌وقابل‌دوستی می‌شناسند . البته از رادیو وتلویزیون شنیده ودر روزنامه و مجلات خوانده‌ای که اکنون‌درسازمان ملل‌متحد گفتگو از پیشنهاد معرفی ایران در مورد غیر اتمی شدن خاور میانه است که به نوبهٔ‌خودیکی از مهمترین مسائل جهانی و کوشش ایران در راه صلح و دوستی به شمار می‌رود . البته نباید انکار کرد که در کشور ما هنوز مشکلاتی وجود دارد اما این مشکلات غیر قابل حل‌نیستند بلکه همهٔ آنها نیز بزودی حل‌خواهد شد مثلا فقر ، بیسوادی ، بیماری به‌وسیله بهداشت رایگان وتحصیل وتغذیهٔ مجانی و تولید کار برای عموم حل شده و می‌شود وجای هیچگونه نگرانی ندارد از همهٔ اینها که بگذریم هر فرد ایرانی نسبت به این‌آب‌وخاك دارای وظیفهٔ سنگینی است که سرلوحهٔ آنها عبارت است ازوطن دوستی و طرفداری از برنامه های مترقیانه‌شاهنشاه که‌درحال‌اجراشدن است‌وهمچنین‌امیدوار بودن به

آیندهٔ کشور است واگر توچنین نباشی چگونه می‌توانی دعوی‌وطن خواهی کنی ؟ آری دوست من وضع کشور ما روشن است وما ازهر لحاظ بر بسیاری ازممالك جهان پیشی گرفته‌ایم و اکنون به‌بسیاری از ملل فقیر وگرسنه وحتی غنی وثروتمند کمك مالی‌می کنیم .

بار دیگر از اینکه وقت تورا بیش‌ازحد معمول گرفتم‌معذرت می‌خواهم .

دوست تو .....

زهرا مظاهری

تهران : دبیرستان شایسته

کتاب

آنگاه که بازت می کنم همهٔ وجودم را غرق در تو می‌بینم ، می‌خوانمت و پندهایت را گوش میدهم ودانایی تورا تحسین می کنم خوشحالی من از تو ، دانستنم ازتووزندگی من از تومیباشد. توباغ

من هستی تو گلزار من هستی . ای کتاب تو بهترین دوست وعزیز ترین یار من میباشی دوست‌داشتنی‌تر از همه‌چیزی . تومانند نورجانم را روشن می‌سازی حرفهای خوبم از زبان تومیباشد عقل من و فروغ وجو دمن از تو میباشد هنگامی که خاموش می‌نشینم و از کار های روزانه فراغت حاصل می کنم بیاد تومی‌افتم با عشق و علاقهٔ فراوان به‌سوی تو می‌آیم با شوق فراوان تورا می گشایم و از شادمانی در پوست خود نمیگنجم زیرابهترین دوست‌را در کنار خود دارم‌آنوقت که غمگین نشسته‌ام هیچ چیز بنظرم نمی‌آید جز خداوند ، تو را می گشایم وبه‌پندها وسخنهایت گوش می‌دهم وبعد باشادمانی به‌سوی مادرم می‌شتابم واو ازشادمانی فراوان من تعجب می کند وعلت آنرا می‌پرسد و من به‌اومی گویم که از دوستی با کتاب شادمانم . کتاب بهترین دوست و بهترین راهنمای هر کس در زندگی پرفراز ونشیب است . کتاب آیینه‌ای است که رازهای جهان وجهانیان را بمانشان میدهد برای کسانی که‌علم‌را دوست دارند وبرای آنانکه‌می‌خواهند حقایق را بفهمند کتاب چراغی روشن وخاموش نشدنی است مطالعهٔ کتابهای تاریخی مارا باآنچه در زمانهای گذشته بر ملتها وسرزمین های جهان گذشته آشنا می کند . خواندن کتابهای علمی راه‌بهتر زیستن ، راه استفادهٔ درست از نعمتهای روی زمین وراه نگاهداری‌از آنها را بما می‌آموزد .

کتاب است آیینهٔ روزگار   تو بینی دراو رازها بیشمار .

سیدحسین حاج شریفیان تقوی
تهران ـ دبیرستان راهنمایی موسوی نیا

نقش پدر و مادر در آیندهٔ فرزندان

یکی از بزرگترین مسئولیتهای والدین ما تربیت فرزندان لایق و مورد اطمینان برای جامعهٔ بشریت است . پدر و مادر می توانند نیمی ازوجود فرزند ایشان را به بهترین وجهی پاك وآمادهٔ فراگیری مطالب خوب وعلمی نمایند وآنها را با نظم وترتیب بارآورند .شاید بپرسید که چرا نیمی ازوجود آنها را ؟ زیرا نیمی دیگر ازوجود در اثر روبروشدن با محیط وتماس با افراد مختلف شکل می گیرد و ساخته می شود . بطور کلی والدین اگر بخواهند می توانند نیم دیگر از وجود فرزندان خودرا نیز با تشویق وآموزش صحیح تحت تأثیر قرار دهند وآنها را افرادی لایق ، دارای ایمانی راسخ بار آورده

تحویل اجتماع دهند وافکار آنهارا ازمطالب زیان‌آور پاك نموده وبا شرح زندگانی بزرگان و دانشمندانی چون ابن سینا و امیر کبیر آنهارا وادار به تقویت روح وفکر خویش نمایند، و اجازه ندهند که فکرشان متوجه مسائل پوچ و بیهوده ای گردد کـه امروزه بیشتر نوجوانان با آن‌روبروهستند. به فرزندانشان راه وروش مبارزه بـا مشکلات وسختی‌هارا بیاموزند وازآنجائیکه پدر ومادر اولین مربی‌و معلم فرزند خود هستند بنا براین وظیفه ای بسیار سنگین بـه عهده دارند . آنها باید از ابتدای زندگی درس میهن دوستی وجانبازی‌را به فرزندان خود بدهند . پدر و مادری به‌وظیفهٔ خود عمل کرده اند که فرزندی شایسته و تحصیل کرده ودر عین‌حال سربازی فداکار و جانباز برای میهن‌عزیز به‌جامعه تحویل نمایند.

حسین خوش نیت

شیراز ـ مدرسه راهنمایی سیادت

تو کز محنت دیگران بیغمی
نشاید که نامت نهند آدمی

آنکس که غم همنوعان خویش نخورد و در مصائب و اندوه و رنجهای دیگران ازخود همدردی‌نشان ندهد و دربرابر سختی ها و

دشواریهایی که برای ابناء بشر وفرزندان آدم که همه همنوع او هستند بی تفاوت بماند جزء آدمیان به حساب نخواهد آمد. فرض کنیم در بنگلادش عدهٔ زیادی از گرسنگی ودر پاکستان جمعیتی بر اثر وقوع زلزله تلف شده ومردمی بسیار بی‌خانمان وآواره شده‌اند، آن کس که عاطفهٔ بشری داشته باشد وهمنوعان خویش را دوست بدارد و در حقیقت آدم باشد متأثر می‌شود تا جایی که تأسف وتأثر او را وادار می کند درحد امکان وتوانایی به‌مصیبت زدگان و گرسنگان کمك نماید اینان‌را می گویند آدمی : لیکن آنکس که بشنودوقوع زلزله سبب‌ویران شدن آبادیها در نقطه‌ای از دنیا و گرسنگی سبب تلف‌شدن مردمان بیشماری در قسمتی ازجهان پهناور امروز گردیده متأثر نشود ودر او ایجاد غم و اندوهی ننماید معلوم است که چنین شخصی دور ازمردمی بوده واز آدمیان به‌شمار نخواهد آمد وجادارد که چنین شخصی را آدمی نخوانند و همان گونه که سعدی شیرازی فرموده است آنکس که ازمحنت‌دیگران‌غافل وبیخبر است‌شایستگی نام آدمیت را ندارد

سیما ـ کاظمی
شیراز ـ مدرسه رضا شاه‌کبیر

چرا علم‌را بهتر از ثروت دانسته‌اند؟

از آن روز که خود را شناخته‌ام واز آن روز که به من تعلیم داده‌اند این جمله‌را که «علم از ثروت‌است شنیده‌ام» . بارها این‌سؤال را از خود کرده‌ام که اگر علم بهتر است چـرا دانشمندان در فقر و تنگدستی زندگی‌می کنند؟ چرا فرزندانشان لباس نوندارند؟ وچرا صاحب منزل واتومبیل نیستند؟ هروقت این‌سؤالات‌را از پدرومادرم میکنم که ثروتمندان دربهترین منزلها زندگی می کنند ، ازبهترین وسیله‌ها برای آسایش خود استفاده می برند با بهترین هواپیما هـا به دیاردیگر سفر می کنند ، پس‌چرا . علم‌را بهتراز ثروت دانسته‌اند؟ درجوابم گفته می‌شود که ثروت ثروتمندان ممکن است به سرقت

رود دچار سیل‌زدگی وطوفان وسایر آسیبها گردد ولی علم باهیچ زمین لرزه‌ای ویران نمیشود و در هیچ طوفانی صدمه نمی‌بیند. کشتی علم همانند کشتی نوح همیشه سالم به‌ساحل نجات می‌رسد.

نمیدانم شاید پدر ومادرم راست بگویند که نام دانشمند همیشه زنده و جاوید است و ثروتمند با فرا رسیدن مرگش، نامش نیز به فراموشی سپرده می می‌شود، ولی برایم باورشدنی نیست که دانشمندی یك عمر زحمت ومرارت بکشد درنهایت سختی به‌سر برد به‌امید آنکه پس از مرگ نامش به‌نکویی ببرند. شاید هنوز عقل من نمیتواند وقادر نیست این حقیقتها را درك کند و شاید هرگز نتوانم به‌خود بقبولانم که علم از ثروت بهتراست زیرا می‌بینم گروهی حتی سواد نوشتن نام‌خودراهم ندارندولی باداشتن ثروت‌سرشاردربهترین نعمتها وخوشیها زندگی می کنند. شاید واقعاً درست گفته اند که علم از ثروت بهتر است ولی من دلیلی برای بهتربودنش نیافتم. شمارا بخدا مرا آگاه سازید.

مهرزاد اسماعیل‌زاده

شیراز ـ مدرسه نمونه‌راه نو

«خاطرات یك روز تحصیلی خودرا بنویسید»

نمی‌دانم از کجا شروع کنم و کدام روزرا پرخاطره تر ازسایر روزها بدانم زیرا هر روز تحصیلی برای من خاطره‌ای داشته ودل‌انگیز است . بگذشته برمیگردم البته نه گذشتهٔ چندان دور . در کلاس پنجم ابتدایی درس می‌خواندم . همه مارا از امتحانات نهایی ترسانیده بودند . بهمین جهت همه سعی میکردیم درسها را بهتر وبیشتر ازسالهای گذشته بخوانیم . آموزگار ما دلسوزی هرچه تمامتر درپیشرفت ما می کوشید واز تلف شدن وقت به شدت ناراحت می‌شد ، برای انجام تکالیف درسی سختگیری عجیبی می کرد . دانش آموزانی را که در انجام تکلیف وخواندن درس کوتاهی می کردند سخت سرزنش می کرد . بنابراین گروهی ازدانش آموزان ضعیف ازاین بابت دلخور

بودند و همیشه آرزومی کردند که یا آموزگار به کلاس نیاید و یا دیرتر از دیگران وارد شود .

روزی از روزهای سرد زمستان بود ، هوا به شدت سرد بود وریزش برف ادامه داشت کلاس ما روشنایی به قدر کافی نداشت . آموزگار زودتر از همیشه به کلاس آمد بطوریکه هنوز گروهی از دانش‌آموزان یابه‌مدرسه نرسیده بودند و یادرحیاط دبستان‌مشغول بازی بودند آموزگار برای‌آنکه همه به کلاس بیایند روی یکی از نیمکتهای دانش‌آموزان نشست دانش‌آموزان یکی پس از دیگری وارد کلاس می‌شدند . آخرین فرد یکی ازآن دانش آموزان ضعیف بود که قبل از واردشدن به کلاس . سری به‌دفتر دبستان زده بود و چون آموزگارمان‌را در دفتر ندیده بود باخوشحالی وارد کلاس‌شد وبیخبر ازآنکه آموزگار در کلاس است فریاد کشید بچه‌ها خبر خوشحالی خانم نیامده است ! ما به‌شدت خندیدیم . آموزگار هم هم خندیدودانش‌آموز وقتی آموزگار را دید باشرمندگی بسیار در جای خود نشست وآنروزبا هیچکس حرف نزد .

منصور ـ کاوه
جهرم ـ مدرسه راهنائی سیادت

«زنان ایران در دیروز و امروز»

اگر چه سن وسال من به‌آن اندازه نیست که باچشم خودم زنان را در گذشته دیده باشم وبتوانم آنها را با امروز مقایسه کنم اما پدر و مادرم وهمچنین پدر بزرگم حکایتها از گذشته برایم گفته‌اند ودل مادرم از گذشته‌اش خون است . در کتابها وروزنامه‌ها نیز گاهگاهی این مطالب را خوانده‌ام واز رادیوهم شنیده‌ام که در گذشته ، زنان ایران چه زندگی فلاکت باری داشته‌اند وچه سختی‌هایی را پشت‌سر گذارده‌اند و می‌بینم امروز را که زنان با آزادی کامل دوشادوش مردان در ترقی ایران عزیز می کوشندوچه قدمهای مفید و مؤثری بر میدارند .

مادرم میگفت ، در گذشته دخترها حق نداشتند به‌مدرسه یا مکتب روند زیرا داشتن سوادرا برای آنها لازم نمیدانستند ، به‌قدری دخترها را ازاجتماع دور نگهمیداشتند که‌ازهیچ‌چیز وهیچ‌جایی خبر

نداشت ، حتی برای زندگی آینده‌اش هم اجازهٔ دخالت نداشت - پدر ومادر تصمیم میگرفتند ودختررا بهر کس که می‌خواستند میدادند . چه بسیار دخترانی بودند که تا آخرین مرحلهٔ ازدواج ، شوهر آیندهٔ خودرا ندیده بودند . درد دلهای مادرم زیاد بود وشنیدنش روح هر شنونده را ناراحت وآزرده می‌ساخت . اومی گفت اگر دختر یا زنی هم در گذشته ، سواد داشت نزد ملا باجی فقط خواندن قرآن را آموخته بود. درحالیکه‌دختران امروزدرهمان مدارس‌ودانشگاههایی تحصیل می کنند که‌پسران‌درس می‌خوانند . زن‌امروز بادانش‌فراوان به‌جنگ جهل و نادانی میرود ، تفنگ به‌دوش میگیرد و مانند سپاهیان پسر به دورترین روستاها میرود . راستش را بخواهید با شنیدن این حقیقترا میتوان گفت‌زن امروز باگذشته قابل مقایسه نیست .

آزیتا - محمدی

تهران - هدف شماره۲

ازششم بهمن چه میدانید؟

کدام ایرانی است که از ششم بهمن ، روز بزرگ وتاریخی و

روز شکوهمند اطلاعی نداشته باشد. روزی آنچنان بزرگ که نکبت وبدبختی را از ایران برای همیشه پاك کرد. روزی که به فرمان پدر تاجدار شاهنشاه آریامهر قوانین تازه‌ای جای قوانین کهنه‌را گرفت ودوران سرفرازی ایرانیان آغاز گردید.

در روز تاریخی ششم بهمن، انقلابی بزرگ صورت گرفت، ایران تحرك پیدا کرد وبا یك جنبش عظیم به‌سوی قله گاه تمدن شتافت.

با فرا رسید روز ششم‌بهمن دوران سیه بختی کشاورزان ایران به‌سر آمد وایام‌عزت اربابهای ستمگر به‌پایان رسید. کارگر از مزد ناچیز رهایی یافت وبه حقوق وسهم بیشتری دست یافت. هرجاسخن از ششم بهمن به‌میان آید چشم ودل ایرانی روشن میگردد و ایرانی قدرت‌تازه‌ای میگیرد. زن ایرانی‌با انقلاب‌ششم بهمن عزت‌واحترامی بدست آورد. وقت را غنیمت شمرد تا با استفادهٔ از این‌فرصت‌طلایی به مردم جهان ثابت کند که او نیز میتواند دوشادوش مردها در همهٔ کارها دخالت داشته باشد و برای فرزندان ایران نه تنها یك مادر نمونه بلکه یك شخص پرجنب وجوش ومفید و مؤثر برای میهن‌خود باشد. با فرا رسیدن ششم بهمن نور سواد به روستاها تابید پرچم دانش وبهداشت بر فراز دورترین روستاها بر افراشته گشت. فقر و مرض وجهل وبیسوادی ازهمه‌جای ایران رخت بربست. این روز را

گرامی میداریم وچون جان ، عزیزش می‌شماریم .

فرزانه - ابراری

فسا - دبیرستان پهلوی

توصیف بهار

با آنکه تمام فصلهای خداوند هریك به‌نوعی زیباودل انگیزند ولی بهار ازدیدگاه من‌زیباتر ودلرباتر است . میدانم که برگ‌ریزان قشنگ خزان در زیر اشعهٔ زرین آفتاب هر بیننده را مات ومبهوت می‌سازد ولی شکوفه های جوان و نهالهای سبز در ایـام بهار دوست داشتنی‌تر است . اگرچه‌ریزش برف‌وباران وسفید شدن دشت وبیابان در فصل زمستان انسان‌را به تحسین وامیدارد بچه‌ها ما چنان ذوق و شوقی به ساختن آدم برفی می‌پردازند ولی غرش‌آب رودخانه‌هـا و جریان آب در دل‌رودها وگذشتن از پیچ‌وخم راهها تحسین‌انگیزتر است .

پائیز و زمستان و تابستان همه درحد خود از زیبایـی خاصی برخوردارند ولی قبول کنید که زیبایی بهار باآن‌همه گل‌وگیاهش با شکوه تر وزیبا تر است . هر انسان که بخواهـد عظمت آفرینش خداوند را ببیند باید در آغاز بهار چشم‌دل باز کند وحقیقت کارخدا رامشاهده نماید . برگهاهر کدام به‌قول‌دانشمندان‌حکایت ازبزرگی ویکتایی خداوند می کنند . فقط گوش افراد دانا ایـن حکایتها را می‌شنود و چشم خردمندان آن عظمت را می‌بیند . تـو نیز در فصل بهار قدمی ازخانه وکاشانه برون نه تا زیبائیهایی راکه خدادند برتو ارزانی داشته ببینی .

مجید رضا ـ شهبازی

جهرم ـ مدرسه راهنمائی امیرکبیر

«یک‌روز بارانی را توصیف کنید»

آن روز هم مانند روزهای دیگر ، صبح زود از خـواب بیدار

شدم . هنوز از رختخواب خود بیرون نیامده بودم که احساس کردم بوی رطوبت دلپذیری هوای اطاقم را پر کرده است و چند لحظه صدای ریزش قطره های باران گوشم را نوازش داد ـ زمزمهٔ یکنواخت ریزش آب از ناودان‌ها از هر نغمه‌ای دلنشین‌تر بود و عطر باران از هر عطری خوشبوتر احساس می‌شد ـ با خوشحالی بسیار از رختخواب بیرون آمدم . پنجرهٔ اطاق خود را گشودم و نخلهای سر بفلك کشیده را دیدم که شاداب‌تر از همیشه به این‌سو و آن‌سو خم می‌شدند . بقدری منظرهٔ درختان نخل در زیر ریزش متوالی باران زیبا شده بود که انسان از دیدن آنها سیر نمی‌شد . مثل آن بود که شخص تشنه‌ای پس از ساعتها تشنگی به آب دست یافته باشد . تمام درختها تازه‌تر و تمیزتر از همیشه بودند هر قطره باران که بر روی برگ درختان لیمو و پرتقال می‌بارید لرزشی زیبا بر اندام آنها آشکار می‌گشت .

زودتر از همیشه از خانه بیرون آمدم . خیابانها شسته و تمیز شده بودند . صدای ریزش آب از کوه که در نزدیکی شهر ما واقع شده است کاملا به گوش می‌رسید . جویهای خیابان‌های شهر آب‌ها را با خود می‌بردند و تمام کثافتهایی که در کوچه‌ها و خیابان‌ها بود با آب میرفت هر گز شهر خود را آن اندازه تمیز و زیبا ندیده بودم . که گاه گوسفندانی را میدیدم که با اندامی خیس از باران باشادی به اینطرف و آنطرف میرفتند . گنجشکها نیز از هر روز شادتر و فعالتر بودند.

واقعاً که روز بسیار زیبایی بود.

کرج

ناهید ـ صفاری

از انقلاب‌ششم بهمن‌چه می‌دانید ؟

روزها از پس یکدیگر می گذرند و گاهی بدست فراموشی سپرده می‌شوند . امادرزندگی‌هرملتی روزهایی وجود دارد که‌هرگز فراموش نمیگردند و ازیادها نمی‌روند . ملت ایران روزهای تاریخی فراوانی دارند که هریك به نوبهٔ خود بزرگ وجاودانه میباشند اما روز ششم بهمن باشکوهتر وخاطره انگیزتر از هرروز دیگر است . همه میدانند که این روز تاریخی برای ملت شریف ونجیب ایران روزی سرنوشت ساز بوده است . در این روز به فرمان پدر تاجدار شاهنشاه آریا مهر نهالی در این سرزمین آباد کاشته شد که هر

دسته‌ای به‌نوعی از میوه و ثمرهٔ آن بهره مند می گردند . کشاورز طعم میوهٔ آزادی را پس از سالها بردگی و اسارت چشید و کارگر با سود بیشتر و درآمد فراوان‌تر از لذت و خوشی زندگی برخوردار گردید. زن به‌آزادی کامل دست یافت واز میوهٔ خوشبختی کام خود را شیرین کرد زن امروز مجبور نیست مانند گذشته در چهار دیواری منزل محبوس باشد وچشم امید بدست شوهر خود بدوزد . زنان و مردان روستا از میوهٔ سواد ودانش بهره گرفتند واز کوری و بیسوادی رها گشتند ـ دختران وپسران سپاهی همانند پیکهای امید وخوشبختی به سوی روستاها پر کشیدند وپیغام شاهنشاه به‌گوش دورترین مردم ومحروم‌ترین افراد رسانیدند وآن‌هارا از فقر ، جهل و بیماری نجات بخشیدند .

درختی که به‌فرمان رهبر خردمند ایران کاشته شد هر روز میوه‌ای تازه‌تر میدهد و لحظه به‌لحظه شکوفاتر می گردد و به قول پدرم : باش تاصبح دولتش بدمد . »

مهد

داریوش قزلی

در نبرد زندگی چه کسانی پیروزند؟

نترسیدن ازسختی‌ها اولین قدم در راه موفقیت وپیروزی‌است. آنهائیکه ازسختی‌هامی‌ترسند هرگز درزندگی موفق نخواهند گشت. طفل خردسالی که از شش‌سالگی قدم به‌مدرسه می‌گذارد بایدسالیان دراز تلاش و کوشش کند، مشکلاتی را پشت سر گذارد تا موفقیتی بدست آورد. صبح زود از خواب خوش بر خواستن و در سوز سرد زمستان به‌مدرسه آمدن برای یک کودک کار ساده‌ای نیست‌ولی‌چون بدنبال این‌سختی‌ها آسایش فرا می‌رسد باجان ودل به‌جنگ سختی‌ها می‌رود، از هیچ مشکلی نمی‌هراسد و به‌سوی پیروزی حتمی گام

برمیدارد . مگر آنهائیکه امروز پزشك ماهر یا مهندس با تجربه‌ای هستند روزی کودك دبستانی یادانش آموز دبیرستانی نبوده اند؟ آنها نیز همانند من وشما شب و روز به‌تحصیل علم پرداختند و مشکلات فراوانی را دیدند تا امروز با سرافرازی عنوان یك‌پزشك یا مهندس و یا معلم بدست آورده‌اند و در راه خدمت بیشتر وبهتر برای وطن و هموطنان خود می کوشند حتی آنها که نویسنده و یا دانشمندند و یا کاشف بزرگی به‌شمار می‌آیند با هزاران مشکل دست‌وپنجه نرم کرده اند تااین موفقیت‌را بدست‌آورده‌اند . هرگزموفقیت به‌آسانی بدست نمی‌آید .

آنهائیکه دست رویهم گذاشته ودر انتظار فرا رسیدن‌پیروزی هستند چه‌انتظار بیهوده‌ای‌می کشند ! به‌سرگذشت بزرگان مملکت خود می‌نگریم و میدانیم که چه رنجهائی کشیده‌اند چه بلاهایی بـه جان‌خریده‌اند تا به‌آنچه که‌آرزویش داشته ، رسیده‌اند . مافرزندان همین مردمان پرتلاش میباشیم بنا براین دست ازتلاش نمی کشیم تـا در نبرد زندگی پیروز وسربلند گردیم .

بخش پنجم

نامه‌نگاری

دانش‌آموزان عزیز :

در گذشته رسم بر این بود که مردم در نوشته نامه وقت زیادی صرف می‌کردند و نامه‌را اگر دوستانه بود در چند صفحه می‌نوشتند ودرآن از بزرگترین فرد فامیل تا کوچکترین آن سخن به میان می‌آوردند وتمام مسایل کوچك وپیش پا افتاده تا مهمترین موضوع را در نامه خود می گنجانیدند . البته امروز نه‌مردم‌آن فرصت گذشته را دارند و نه حوصلهٔ زیادی تا همچون زمان های قبل نامه نویسی نمایند ، امروز با افزایش وسایل‌ارتباط و نقلیه مانند تلفن بین‌شهری وداشتن اتومبیل ، هروقت‌فردی بخواهداز اوضاع و احوال‌همشهریان خود آگاه شود یا شخصاً بدانجا سفرمی کند ویا بوسیلهٔ تلفن با خویشان ونزدیکان خود صحبت می‌نماید. بطوریکه امروز نسبت به گذشته‌های دور نوشتن نامه حد زیادی تقلیل پیدا کرده است واغلب نامه‌ها جنبهٔ اداری ورسمی‌دارد .

بطور خلاصه میتوان گفت که امروز نامه‌هاخیلی ساده‌ومختصر نوشته می‌شود وازجزئیات کاسته به مهمترین مطلب توجه مینمایند . درنامه‌های اداری نیز فقط به ذکر موضوع اصلی پرداخته ازتعارف

و تکلف خبری نیست . بنا براین خواستم در این مختصر بگویم که فقط نوشتن چند نمونه نامهٔ اداری ورسمی در این زمینه کافی است ووقت شما را با نوشتن نامه‌های دوستانه نمی گیرم .

با آرزوی موفقیت برای شما ـ علی‌شهبازی

الف ـ نامه‌های اداری :

نامه‌ای به ادارهٔ آموزش و پرورش محل خود بنویسید و درخواست شغل آموزگاری بنمائید .

تاریخ ....

اداره‌محترم آموزش‌وپرورش شهرستان/ناحیه ....

احتراماً با ارسال چهار قطعه عکس و دوبرگ فتوکپی شناسنامه استدعادارد دستورفرمایید‌نام اینجانب .... فرزند .... بشناسنامه شماره .... صادره از .... را در ردیف درخواست کنندگان شغل آموزگاری ثبت نمایند .

با تقدیم احترام لازم ......

یاد آوری: فراموش نفرمایید که نامه های اداری باید حتماً

دارای تاریخ دقیق باشد که بطور معمول این تاریخ درسمت راست بالای نامه قبل از عنوان نوشته می‌شود .

نامه‌ای به شهرداری محل بنویسید و نسبت به نظافت کوچه یاخیابان اطرافتان آنها را آگاه سازید :

تاریخ . . . . . . شهردار محترم شهرستان / ناحیه

احتراماً . مدتی است که رفتگر خیابان . . . . . . واقع درآن منطقه برای پاکیزگی محل مراجعه نمی‌نماید از اینرو خیابان مذکور باکوچه های‌مجاور آن مملو از زباله‌و کثافت گردیده‌است بطوری که مردم ازاین‌بابت به‌تنگ آمده اند ازآن جاییکه بهداشت محیط زیست یکی از مهمترین کارهای مورد دقت دولت از طرف اهالی این منطقه استدعا دارد ترتیبی دهند تا هرچه زودتر نسبت به نظافت خیابان و کوچه های مورد بحث اقدام لازم به‌عمل آید .

با تقدیم احترام .....

نامه ای به بانك ملی بنویسید و گمشدن دفترچهٔ حساب پس‌انداز خود را به اطلاع برسانید .

تاریخ ....

ریاست محترم بانك ملی ایران شعبه ......

احتراماً چون دفترچه‌حساب پس‌انداز شماره ....مربوط به اینجانب........ مفقود گردیده است‌بدینوسیله مراتب‌را به‌آگاهی میرساند تا هر اقدامی که لازم باشد معمول دارند .

با احترام فراوان : ....

نامه‌ای به رئیس دبیرستان خود بنویسید و مراتب رضایت خود را از دبیران درآن شرح دهید .

تاریخ .... ریاست محترم دبیرستان ....

احتراماً اینجانب .... دانش‌آموز کلاس....... .برخود لازم میدانم اززحمات یك‌یك دبیران عزیزم که با دلسوزی تمام به‌امر تدریس و تعلیم و تربیت مشغولند و از هیچ کمکی در بهبود درس ما دانش آموزان دریغ نمینمایند تشکر و قدردانی نموده از آن جناب

استدعا نمایم مراتب را به ادارهٔ آموزش و پرورش اطلاع دهید تا با تقدیر کتبی موجبات دلگرمی این مجاهدین راه علم ودانش هرچه بیشتر فراهم نمایند ، اگر چه به‌هیچ وسیله نمیتوان جبران آن‌همه فداکاری معلمین را نمود .

با تقدیم شایسته ترین احترام........

ب ـ تبریك و تسلیت

معمولا وقتی موفقیتی برای کسی از آشنایان یا دوستان پیش می‌آید ویا روزهایی مانند عید نوروز و یا تولد و یا جشن نامزدی و عقد وعروسی فرامیرسد افرادبرخود لازم‌می‌دانند که باعرض تبریکی خاطر دوست و یا آشنای خود را شاد سازند و برعکس هرگاه در زندگی حادثه‌ای برای آشنایان رخ دهد و عزیزی را از دست دهند با نامه‌ای تسلیت آمیز ، خاطرش‌را تسکین می‌دهند . اینك چندنمونه

از نامه‌های تبریك و تسلیت را ملاحظه می‌نمایید .

به مناسبت فرا رسیدن نوروز ، به دبیر خود تبریك بگویید .

دبیر گرامی فرا رسیدن نوروز باستانی بهترین فرصت است تا ضمن تقدیم شادباش نوروزی از زحمات بیدریغ شما نیز سپاسگزاری نمودهٔ برایتان از خداوند آرزوی بهروزی نمایم .

شاگرد شما ....

تولد دوست خود را تبریك گویید

دوست بسیار عزیز

خوشحالم که فرصتی بدست آمد تا بتوانم سالگرد تولدت را تبریك گفته از خداوند آرزو نمایم کـه همیشه سالم و تندرست و پیروز باشی و گرمی بخش کانون خانواده و مایه سر بلندی برای

دوستان خود کردی . اگر چه مایل بودم درجشن تولدت شرکت نمایم ولی گرفتاری زیاد اینسعادت را از من گرفت . همینقدر بدان که همیشه بیاد توهستم .

قربانت : دوست تو .....

به یکی ازدوستان خود که درکارش موفقیتی بدست آورده است تبریک بگویید

دوست عزیزم

خبر موفقیت ترا شنیدم و بی نهایت شاد و خرسند گردیدم برای تو که چنین شایستگی را داری موفقیت‌های بزرگتر و بهتر آرزو می کنم و این موفقیت را از صمیم قلب به تو تبریک می گویم .

دوستدار تو .....

به یکی از دوستان خود که مادرش را از دست داده است تسلیت بگویید

دوست بسیار عزیز :

خبر تأثر انگیز درگذشت مادرتان مرا در غم و اندوه بسیار فروبرد میدانم که مرگ مادر مصیبتی بزرگ و حادثه‌ای جانگداز است ولی از آنجاییکه هیچکس در این دنیا ، جاودان نخواهد بود ضمن عرض تسلیت به تو و سایر بازماندگان از تو می خواهم که به خاطر خود و دوستانت بردباری کنی وشکیبا باشی . برای همهٔشما سلامتی و طول عمر خواستارم .

دوست غمخوار تو ـ . .

انشاء و نامه نگاری سال سوم راهنمایی

به دبیر خود که پدرش را از دست داده است در روزنامه تسلیت بگویید.

دبیر ارجمند (سرکارخانم / جناب آقای) ......

با یکدنیا غم واندوه مصیبت درگذشت مادر گرامیتان راتسلیت گفته برایتان صبر وشکیبایی خواستارم.

شاگرد شما .....

سروران عزیز ، همکاران ارجمند ، دبیران گرامی

کتاب تقدیمی که با بررسی کتب سودمندی تهیه و تدوین گردیده راهنمای بسیارخوبی برای دانش آموزان است. تابتوانند با یاری شما توفیق بیشتری درفن نویسندگی و انشاء و نامه‌نگاری بدست آورند همه‌ما دست‌اندرکاران آموزش وپرورش درتوجید انشاء وتهیه موضوع مناسب برای‌دانش آموزان دچار مشکلات و دشواریهائی هستیم. شاید این‌خدمت ناچیز فرهنگی بتواند تاحدودی شمارا در رفع این‌مشکل یاری نماید. بامید تأییداین حقیقت استدعا دارد باتوصیه کتاب حاضر به همکاران و دانش آموزان انتشارات افشار و اینجانب را درادامه‌خدمات بیشتری نسبت به اشاعه فرهنگ و دانش یاری و معاضدت فرمائید.

قبلا از همکاری بی‌شائبه شما تشکر نموده با کسب اجازه صمیمانه از دور دست شما مشعلداران اجتماع را میفشاریم

شماره ۱۰۱۶

ناشر :

مؤسسه چاپ انتشارات افشار

سه‌راه اکبرآباد ـ تلفن ۹۶۵۳۵۱

بها [redacted] ریال

۳ تومان